

حبیب الله کلکانی

نوشته ٔ: سیدرسول



مشخصات:

نام کتاب : حقایق ناگفته درباره‌ء حبیب الله کلکانی

مؤلف : سیدرسول

ناشر : کتابفروشی فضل- قصه خوانی بازار پشاور

کمپیوتر : مرکز نشراتی میوند- سباکتابخانه

کمپوزر : مجیب الله

سال : بهار ۱۳۷۸هـ ش

تعداد : ۱۰۰۰ جلد

اسم پدرحبیب الله راکریم الله واسم پدرکلانش راعظیم الله میداند.[1]

.ادامیك Adamec درباره نسب حبیب الله می نویسد.

«درپنجم سپتمبر ۱۹۲۱م شخصی بنام حبیب الله ولد امین الله مسکونهء جلال آباد افغانستان که خود را مهمند معرفی می نمود در پشاور به اساس حکم ماده(٤۱۱) قانون جزای هند به یك سال حبس پرمشقت محکوم گردید. چهرهء حبیب الله مذکور که دردوسیه زندان پشاور درج گردیده، گندم گونه می باشد. قد او پنج فت و شش انچ و درشانه چپ اش خال سیاه بوده. عمر او دراول سپتمبر ۱۹۲۱ درحدود ۲۰-۲۲ سال بود.» این یگانه مدرکی است که درزندان پشاور بین سال های ۱۹۰۸-۱۹۲۸م دربارهء حبیب الله معلومات می دهد. دیگر کدام سندی وجود ندارد.[2]

با آنکه عدهء از نویسندگان به این عقیده اند که حبیب الله به جرم سرقت درپشاور محکوم گردیده بود، اما صفات او را با اختلاف ذکر نموده اند. مثلاً عمر او در آن زمان به اساس گفتهء خود ادامیك درحدود سی بوده زیرا تاریخ تولد حبیب الله را ۱۸۹۰م میداند. ثانی اینکه درسال ۱۹۲۱ حبیب الله درقطعهء نمونه مشغول خدمت وهنوز به پشاور نیامده بود. ادامیك علاوه می نماید:

پیش از این تا سال ۱۹۲۸ دربارهء حبیب الله چیزی نمیدانیم اما در فبروری ۱۹۲۸ چارج دافیر انگلیس درکابل به اساس تقاضای حکومت افغانستان ذریعهء تلگرام .No.44F مؤرخ ٦ فبروری ۱۹۲۸ File No. 68.F.28 عنوانی حکومت هند برتانیوی خواسته که باید سعی

(۱) بغاوت افغانستان بچه سقوکی دلچسپ حالات زندگی، تالیف مولانا آغارفیق ص ٥چاپ هند

2. Who's Who of Afghanistan, Adamec, 1975 P. 156.

سنگدل که به لباس بازرگانی وملاکی خون مردم را نوشیده بودند، متنفر بود. حبیب الله یازده نفر از جوانان همفکر را باخود همنوا ساخته درپای چنار خواجه سبزپوش باهم عهد نمودند که برای مردم شان خدمت ارزنده انجام دهند. و از این به بعد خود رامسؤل دفاع از مظلومان وحمایت ازضعیفان می دانست.

حبیب الله بعد از چندی درباغ مستوفی المالك درحسین کوت به باغبانی مشغول شد و همانجا با دختر یکی از دهقانان ازدواج نمود. همینکه حکومت امانی رویکار آمد و باغ حسین کوت مستوفی المالك محمد حسین خان که به اتهام دست داشتن درقتل امیرحبیب الله از طرف امان الله اعدام شد، مصادره گردید، حبیب الله به کلکان بازگشت. باغ مذکور بعد ها به امیرسیدعالم پادشاه فراری بخارا اعطا گردید و حبیب الله که گاهگاهی به آنجا می رفت با امیرمذکورآشنایی پیدا کرد. حبیب الله بعداً درخدمت ملك محسن کلکانی درآمد و بعد ها ملازم حاکم منطقه اش گردید. وقتی رژیم امانی رویکار شد، مردم فکر می نمودند که مامورین رشوتخور از بین خواهند رفت، عدل و عدالت تأمین خواهد شد، داره بازی ها و رهزنی پایان خواهد یافت، مردم دارای زندگی مرفه وآرام خواهند بود و همانطوریکه مملکت در امور خارجی آزاد ومستقل گردید آزادی های شرعی افراد هم تضمین خواهد شد و هر تحول و بهبودی که رویکار خواهد آمد در چوکات دین ودر سایهء هدایت آسمانی خواهد بود و همانطوریکه استقلال مملکت با بلند نمودن نعرهء الله اکبر وجهاد فی سبیل الله بدست آمد، نظام اجتماعی مملکت هم درسایهء احکام قرآن و سنت تنظیم خواهد شد. مردم افغانستان بعد از استقلال مملکت شان دربدست آوردن آزادی برادران شمال و مشرق مملکت نیز سهم خواهند

یافته بود. دونفر از راهزنان مشهور بنام«افضل و آقا» درهرجا دهشت و هراس تولید نموده بودند و حکومت هم از دستگیری آنها عاجز بود، لذا آنها را قطاع الطریق معرفی نموده خون شانرا مباح اعلان کرد.

درهمین دشت قلعه حاجی بود که حبیب الله با این دزدان روبرو شده با زبردستی عجیبی آنها را کشته وتفنگ های شانرا باخود به خانه برد. بعد ها موضوع را به اطلاع حاکم رسانید. چون حاکم با«افضل وآقا» بستگی داشت با شنیدن این خبر، سخت به غضب آمده خواست موضوع را طور دیگری جلوه دهد. حاکم«لالا و پدر موسفیدش سقای شهیدان» را زندانی و ازموضوع ذریعه تیلفون به وزارت داخله خبر داد که دو ملازم شخصی وی پس ازچندین بار تلاش(افضل وآقا) را کشته وشخصی مشهور به «لالا» ملازم قطعه نمونه که با تفنگ دولت از رهزنان پشتیبانی کرده بود، نیز گرفتار شد.[1]

این نیرنگ حاکم رشوت خور دشمن مردم برای حبیب الله سخت ناگوار تمام شد. او دربرادر خدمت وهمکاری که بادولت کرد مورد تهمت و سرزنش قرار میگیرد. او که وظیفهء سپاهیگری اش را درمحاربه جنوبی صادقانه انجام داده از این به بعد از دولت فاصله میگیرد. تصمیم او بر این است که باید انتقام بگیرد.

حبیب الله بعد ازچندی از زندان فرار نمود. این فراری سرکش که بی جهت زجر وشکنجه دیده بود وعقده ها داشت، درپی جمع آوری رفقا شد. درهمین وقت مردم هم به ستوه آمده بودند. با دلایل مختلف از دولت انتقاد می نمودند. اعتراضات زیاد شنیده می شد، تا اینکه زمین قیام در سرتاسر مملکت آماده گردید.

---

(۱) عیاری ازخراسان.

اهالی از دولت رنجیـده اند، لذا با دلداری آنهـا و وعـده های بلند بالا پرداخت. درین جرگه بعضی فیصله ها بعمل آمد که یکی هم این بود که باید با حبیب الله مفاهمه شده باهم تعهدات نمائیم. مصوبات جرگه به کابل رسید و نظر به اینکه حکومت از طرف شینوار به تشویش و درمنتها مصروفیت بود تمام فقرات فیصله جرگه مذکور را قبول نمود.

وقتی حبیب الله از این موضوع مطلع گردید به ضعف دولت کاملاً مطمئن شد، لذا به حملات اینجائی و انجائی اش دوام داد. او باردیگر درسمت شمالی ولوله وتشویش پیدا کرد. هیئت تنظیمه قضیه را تیلفوناً به مرکز اطلاع داد، ازکابل برای رئیس تنظیمه خبرداده شد بهرنوعی که باشد باوی فیصله دارند. هیئت مذاکره با حبیب الله تعین و نزد او فرستاده شد. حبیب الله هم پیغام را قبول نموده محل مذاکره درباغ«عارق» تعیین شد.

درین جلسه حبیب الله بیشتر از بی اعتمدای خودش بعهد های حکومت حرف می زد. ولی درنتیجه مفاهمه عهد ومیثاق باشرایط مکملی که تماماً رنگ يك معاهده را داشت درین رئیس تنظیم و حبیب الله وضع شد. و درحاشیهء قرآن مجید نوشته و ازطرف جانبین امضاء شد.

بعد ازتمام شدن این عهد، رئیس تنظیمه حبیب الله را با سرای خواجه آورده وتمام شدن این معاهده را برای وزیر حربیه اطلاع داد. ضمناً برای حکومت ضرورت این را که به حبیب الله ۸۲ میل تفنگ وکارطوس داده شود، پیش نهاد نمود. از این به بعد حبیب الله به خدمت حکومت درآمد و مؤظف گردید به جلب و احضار نفوس که درآنوقت رویدست گرفته شده بود، توجه نماید.

درپانزدهم قوس اطلاعات برای رئیس تنظیمه رسید که وضعیت تگاب خیلی خراب وخیالات مردم به مخالفت حکومت است. حتی جناب اخندزاده صاحب تگاب ملااحمدالله هم اززمامدار حکومت اظهار نارضائی میکنند و این نارضائی را مردم استناد گرفته اند. رئیس تنظیمه کوهستانرا گذاشته وبطرف تگاب حرکت کرد و در ۱۸ قوس به آنجا رسید. او از تمام مردم تگاب دعوت نمود تا درمحلی جمع آوری نموده راجع به موضوعات مباحثه نمایند.

چندین هزار نفر ازاهالی تگاب وجمع کثیری ازعلماء در پیش روی محل حکومتی جمع شده صراحتاً اعلان کردند که ما از حرکت های لادینی حکومت متنفر هستیم وهیچ نمیخواهیم که بطرفداری آن با دیگر اقوام که برادران ما هستند بجنگیم. این موضوع رئیس تنظیمه را وارخطا نمود. او فوراً مردم را رخصت داد تا کدام واقعه رخ ندها . همین روحیه حتی در بین عساکر هم وجود داشت. آنها که ازهمین مردم بودند، درطول چند سال گذشته راجع به حکومت زیاد شنیده بودند. آنها نمیخواستند بطرفداری حکومت که از آن مطمئن نبودند، بجنگند. لذا حملات مردم اکثراً بدون مقاومت پیش میرفت.

قرار دولت با حبیب الله صادقانه نبود. چون حکومت خطر مشرقی را جدی می پنداشت با حبیب الله عقد قرارداد نمود تا دفعتاً خودرا از این ناحیه مطمئن ساخته توجهٔ اصلی را به سمت مشرقی نماید. البته دروقت فراغت کار حبیب الله را هم میکرد.

حبیب الله که دراین وقت دردفاتر حکومت هم رفت وآمد داشت، دریکی از روزها خبر عجیبی را شنید که واقعاً برایش تکان دهنده بود. حبیب الله دریکی ازشعبات نشسته بود که امان الله با رئیس تنظیمه

برای تصرف جبل السراج وتشکیل وضعیت مرکزی به چهاریکار اعزام ومامور ساخت وخودش با نفری که داشت قصد حمله برکابل را نمود.

ازمدت یك ماه بود که خبرهای شینوار به کابل سروده می شد وحواس مردم را ازهر حیث افسرده ساخته بود. از طوالت این وقایع خاطرها ملول را ازروی خبرها گاهی امیدواری و گاهی مایوسیت درخبرها دیده میشد.

در وزارت خانه ها مصروفیت زیاد است. درشعبات وزارت حربیه گاهی ازتعداد کارها و ازدحام مردم جای قدم ماندن نبود. درشهر تنقیدات عجیبی ازبی ترتیبی و رقابت ارکان وزارت حربیه گفته میشد. بحدیکه شنیدن این تنقید ها مستمع را به یأس می آورد و بصورت مستقیم درتشویش مردم درچنین وقت نازك می افزود.

کابل ازنقطه نظر استعداد حربی بحد صفر بود. وزارت حربیه که محتاج افراد ویك اردوی قوی ومنظم بود، هیچ اقدامي نمی توانست. مخصوصاً واقعه چند روز قبل جگدلك که اقوام خوگیانی برعساکر که درآنجا بودند، حمله نموده کاملاً آن قوه را متشتت ساخته بودند. وزارت را مجبور ساخته بود هرچه عسکر متباقی که دارد به زودی طرف جلال آباد فرستاده از یك حمله بزرگتر جلوگیری نماید. بطور مجموعی دراغلب اردو های که وزارت حربیه درین وقت نا آرام وپر از اضطراب دیده بود، روح ارتباط عسکریت موجود نبود، زیرا همه آنها ازافراد جلب احتیاطی داوطلب و نوجلب شده بودند که درحقیقت از دیر مدت شده بود که تمرینات وحیات عسکری را گذشتانده بودند. علاوتاً عساکر مذکور که از بین همین مردم آمده بودند، تحت تأثیر تبلیغات که درسراسر مملکت درجریان بود آمده بودند و دلسوزی با دولت نداشتند. عساکر در اکثر

رفته یك قطعه که تعداد آنها بیش از (۸۰) نفر نبود، تشکیل و صورت مدافعه اختیار نمودند. آنها توانستند مؤقتاً مانع ورود مهاجمین به شهر گردند. روز به پایان رسید وتاریکی شب همه را درنور دید.

درصبحگاه وقت شفق صدای فیرها بلند شد(۲۳ قوس -۱۳ جنوری) محاربه شروع وآهسته آهسته شدت یافت. تنها مانع ورود به شهر قطعه شاهی بود. نفری را که داخل سرك عمومی شده بود، و از عمارت های شهرآرا گذشته بودند، پس پا ساخت. فداکاری قطعه مذکور باعث شد که قوای مردم تا به حدود «دوبرجه» عقب نشینی نماید. آنها درهمانجا سنگر گرفتند. قراریکه وزارت حربیه میگفت «ناگهان به این حمله دچار شده است» برای مقاومت ترتیبات فوری آماده کرده نتوانست.

در قول اردو بدون ازمنصبداران کسی وجود نبود. همه عساکر با مردم پیوسته اند. وزارت حربیه دراثنای شب یکعده نفری مسلح تهیه کرده وقت طلوع آفتاب آنرا به محاذ رسانیده گویا حالا منطقه ها تعیین وهرکس امیددارد بعد از این شکست که قوای متهاجم خورده دراثر ترتیبات که وزارت حربیه گرفته است یاخواهد گرفت همه تا شام پراگنده شده اثری ازآنها نخواهد ماند، ولی هرچه آفتاب بالا شده می رود دهشت وحیرت افزونتر می شود وهیچ اثری از این ترتیبات نو دیده نمیشود. درعسکر نه تصمیم جنگ و نه صدای حمیت است. هرکدام گوئی پیره محافظه است که بجای خود مانده کارطوس صرف میکند.

یك فروند طیاره یونکرس که پیلوت وکشاف آن مستخدمین افغانی بودند بعد از پرواز بطرف شهرآرا در وقت فرود آمدن به شاخ یك درخت باغ ارگ تصادم کرده سوخت وسقوط کرد.

وزارت حربیه سلاح کوت را بازنموده به مردم سلاح توزیع می نمود.

شام شد و فیرهای که ازدوطرف دوام داشت قدری خاموش گردید. اما درشهرآرا چنین وضعیت است که هرساعت بیم سقوط شهر می رفت.

شب (۲٤) قوس آرام وهیچ صدای فیر نبود. سرما شدت یافت. علاوه برتکلیفات طبیعی، مهیا نبودن آذوقه زحمت را برباشندگان سنگرها می افزود. عسکرشاهی ازنفری که برقله کوه استحکام دارند، شکایت دارند که از آن طرف بالای شان فیر میشود.

برجسته ترین حالت درکابل انحلال و تشتت است. از وقتیکه دروازه های ارگ بسته شده افراد نه تنها حواس شان پریشان بلکه گوئی هر یك مکلفیت وفریضهء خود را گم کرده است. نمایان ترین چهره استفسار واستفهام است. ولی چه بپرسند؟ یا چه بگویند؟

هرچه پریشانی دیده می شود ازمالوف نبودن مردم به چنین اوضاع است. ملت که با انقلاب داخلی دچار نشده، فرصت تشکیل انجمن ها یا علناً بحث کردن را درشئونات خود شان تمرین وعادت نکرده اند. تا امروز هر اقدام اجتماعی خواه رسمی صرف ویا ملی صرف بوده حکومت شروع کرده بود. اگر کدام اقدام خیرخواهانه واصلاحی هم صورت گرفته، توسط فرمانها واز دربار بوده. مردم در سرنوشت شان نقش نداشته اند. هرچه بوده حکومت بوده وبه همین سبب وقتیکه حکومت به مصیبت و شدت گرفتار شده درملت کسی نبوده که بداند چه باید کرد. با آنکه فیصله این مشکل خیلی آسان بوده. یعنی اهالی کابل وقتیکه این پریشانی عمومی را حس کردند باید فوراً با حکومت همدست شده این حمله را دفع می نمودند. یا اقلاً دربین حمله چی ها وحکومت حلقه مفاهمه گردیده نمیگذاشتند که مسئله ازشب اول به دوم می کشید و یا وقتیکه خود شان هم دربرطرفی امان الله همفکر بودند، خلع شدن اوشانرا مطالبه کرده

سلطنت دیگری را توسط میکردند. البته این خاصیت حکومت های فردی وآتوکراتیك می باشد.

حبیب الله ازکوه دخترکافر ونوبرجه وباغ بالا تا دامنه کوتل خیرخانه موضع گرفته. گویا نقاط حاکم شهر را بدست داردم. درحالیکه دولت درشهرآرا، قلعه بدند، کلوله پشته وتپه شیرپور شکل دفاعی اختیار کرده بود. بالای کوه ها عده‌ء از نفری قوم احمدزائی، منگل ووزیری وغیره تمرکز یافته بودند اما این ها شکل تماشاچی داشتند ودرصدد یك جنگ جدی به طرفداری دولت نبودند. چنانچه میرغوث الدین پسر جانداد خان که درقیام خوست با یکصدو پنجاه هزار روپیه کابلی جهت ایجاد تفرقه به سمت جنوبی رفته بود، ازسنگر فرار نمود.

به اساس اطلا رسمی مؤثق حبیب الله درهمین روز درحدود تپه که مقابل تپه شیرپور واقع است حاضر بود درآنجا بضرب چره(شرنیل) دربین شانه هایش زخم خورد.

در بیستم دسمبر (۲٦ قوس) امان الله از ارگ پیاده برآمده در باغ عمومی بین یك جمع بزرگ نطق مفصل به این نقاط ایراد نمود:

بعد ازحصول استقلال یگانه آرزوی من معرفی کردن افغانستان در عالم بود. ولی این اغتشاشات مارا در نزد عالم می شرماند. آیا برای استقرار امنیت از کجا آدم بیاورم؟ باید بهرحال امنیت را درملك خود قایم سازیم. پس اسلحه که گرفته اید برای همین مقصد استعمال کنید. چرا برای امنیت درمیدان نبرآمده خدمت نمیکند. من بی حجابی را جبراً اعلان ننموده ام... درخاتمه به ضعف اردو اشاره کرده گفت: بعد از این به عسکر اعتناء خواهم کرد.

نفری ازین مردم بعد از ایراد تمهید مختصر، شکایات متعددی

ازکارداران نموده مخصوصاً وزیردربار را تنقید نمود که مانع رسیدن صدای رعیت به شما می شود.

در بیست و هفتم قوس، طیاره انگلیس بدون اجازه دولت افغانستان درفضای کابل ونواحی آن دور زده اعلامیهء ذیل را فرو ریخت:

ملت دوست و غیور متدین افغانستان!

خوب میدانید که برتانیه از زمان قدیم دوست وبهی خواه ملت وملك افغانستان است و همواره ترقی وتعالی ملت و ملك افغانستان را به نظر استحسان وبهبودی جانبین ملاحظه کرده است وهیچ اراده ندارد که تا وقتیکه سفارت خانه برتانیه درکابل وقنسلگری های آن درجلال آباد و قندهار که حفاظت و احترام جمله سفارت ها ازاحادیث معتبره وقوانین محترمه اسلامی ورواج بین المللی ثابت است، مأمون باشند در امور و شورش داخلی شما مداخلت نماید اما اگر به مامورین و عمارات قنسلگری ها وسفارت خانه برتانیه ازطرف اعضای شما ملت تجاوزات بعمل آورده شود، خاطر نشان کرده میشود که درآنصورت حکومت برتانیه مکمل ترین انتقام هر قسم نقصان نسبت به مامورین واموال سفارتخانه و قنسلگری های خود را خواهد گرفت.

دو سفارتخانه روس و انگلیس فوق العاده مصروف بودند. درهجدهم دسمبر ۱۹۲۸ پولیت بوریوی حزب کمونیست روسیه فیصله نمود که درصورت لزوم، روسیه حاضر است به امان الله پناه سیاسی بدهد. درهمین حال یك آتشه نظامی اضافی به سفارت روسیه درکابل آمده شروع بکار نمود. در ٢٤ دسمبر ۱۹۲۸ قراردادی بین مسکو وکابل به امضاء رسید که به اساس آن باید شانزده فروند طیاره جنگی و چند میل توپ تا اپریل آینده به افغانستان می فرستاد. در ۲۱ دسمبر (۳۰ قوس)

درحالیکه شهرکابل درمحاصره بود، امان الله عده، کثیری از اعضای فامیل اش را به قندهار فرستاد. این اقدام پادشاه خیلی مضر بوده معنویات مردم ولشکر را سقوط داد، زیرا اکثر به این حرکت را دلیل قناعت زمامدار به سقوط سلطنت خودش گرفتند.

در ۲۵ دسمبر در نتیجه یك حمله مزتب که ازیك طرف مردم قومی و ازطرف دیگر عساکر، بالای کوه کافر ترتیب داده بودند، فتح نصیب دولت شد. قوای حبیب الله باغ بالا را هم گذاشته بطرف ده کیپك فرار کردند و طرف شب ازخیرخانه گذشته گویا تمام این دشت که میدان محاربه بود، بتصرف حکومت درآمد. دریغمان حاکم سقاوی را دستگیر وبحکومت سپردند. از این روز تا پانزدهم جدی واقعات خورد وکوچکی درکابل رخ داد. اما آنچه باید اجرا می شد، پهره برداری دولت ازپیروزی اخیرش بود اما وضعیت به نفع حبیب الله به خاموشی گرائید زیرا دولت هیچ اقدامی برضد او بعمل نیاورد.

درشانزدهم جدی علمای مشرقی وقندهار خواسته های شانرا بصورت کتبی به کابل فرستادند و تذکر دادند که مردم افغانستان با او کدام عناد شخصی ندارند. آنچه مایه، هراس و خشم مردم میگردد اقدامات غیر شرعی دولت می باشد. اگر دولت ازاقداماتیکه باعث تحریك مردم گردیده صرف نظر نماید مسئله حل است.

پادشاه هم دریافت که مردم حاضر نیستند به تقالید غرب و تمدن وارداتی تسلیم شوند، لذا اولین اقدام او برای اثبات آشتی اش با مردم این بود که با «عالیه» دختر سردارنصرالله(کاکایش) ازدواج نمود تا به مردم نشان دهد که او حاضر است تعدد زوجات را که قبلاً منع قرار داده بود، مجاز شمارد. همچنان اعلامیه ۱۸ فقره ای درتعدیل ریفورم طبع

ونشر نمود و دراین اعلامیه وعده داد که:

۱- به حضرت سرورکائنات احترام خواهد شد.

۲- مجلس اعیان تشکیل خواهد شد.

۳- مدعی العموم مقرر خواهد گردید.

٤- محصلات افغانی که به ترکیه رفته اند، پس خواسته خواهد شد.

٥- علمای دیوبند میتوانند مثل سایر علما به افغانستان وارد شوند.

٦- دقت مخصوص درجلوگیری از رشوت ستانی خواهد شد.

۷- درمسئله ستر، برهنه کردن دست و روی منع است و هکذا خانم ها موی شانرا قطع نکنند.

۸- شرط شهادتنامه برای علمای مدارس برداشته خواهد شد.

۹- اخذ توزیع تذکره موقوف و بصورت قومی باشد.

۱۰- به شراب نوش جزای سخت داده خواهد شد.

۱۱- درهرحکومتی یك محتسب مقرر خواهد گردید.

۱۲- تعطیل هفتگی ازپنجشنبه به جمعه خواهد شد.

۱۳- پوشیدن برقع چین دار را هر زن می تواند عوض لباس اروپائی باید پوشید.

١٤- شرط پیری ومریدی ازنظامیان لغو است.

١٥- محصلین می توانند ازدواج نمایند.

١٦- مکتب مستورات با مجلس وکلاء و اعیان معطل شد، همچنان ریاست حمایت نسوان.

۱۷- هرکس میتواند قرض بگیرد.

۱۸- قید طرز لباس به عموم نیست. لباس جایز شرعی را هرکس میتواند پوشید.

چند روز بدین موال سپری شد ولی درمحاذات فرق بوجود نیامد، درشهر هیئت های مختلف برای خریداری آذوقه وغله مقرر شده برای عساکر در محاذات می رسانند دیگر قصه نوی دیده نمیشود. اما شام روز ۲۳ جدي(جنوری ۱۹۲۹م) منتها خطرناك شامی بود. ناگهان دمه وغبار غلیظی دشت را گرفت واین دمه پرده عجیبی برای پوشاندن حمله حبیب الله گردید. نفری او با استفاده از این وضع با خاموشی خودرا تاحدود خیمه ها که برسرکوتل خیرخانه واقع بود رسانید وآنجا را به تصرف درآوردند. عدهٔ از عساکر به ده کیپك عقب نشینی و فرار نمودند و تعداد کثیری تسلیم حبیب الله شدند.

وقتیکه خبر عبور حبیب الله ازخیرخانه رسید، شهرکابل باردیگر به امید فیصلهٔ نهائی بود زیرا مدت زیادی شده بود که با این وضع نا آرام شب و روز راحت شانرا ازدست داده بودند. در۲٤ جدی درعموم دوایر و نیز در شهر اعلان شد که دردلکشاء یك بیانیه رسمی قرائت می شود. ساعت یکنیم بعد ازظهر سردارعنایت الله معین السلطنه برآمده وبه یك طرف شان سرمنشی استاده ورقه استعفای امان الله را از زمامداری وگذاشتن حقوق سلطنتی را به برادر شان سردارعنایت الله قرائت نمود.

ساعت نه بجه قبل ازظهر همان روز امان الله به سواري موتر با یك عده ازافراد خاندانی وغیر خاندانی خویش طرف قندهار حرکت کردند.

میدان جنگ بیش ازهرموضوع دیگری حواس مردم را پریشان ساخته بود. چون هرکس تبدیل شاه را میخواستند، امید آن میرفت که وضع آرام گیرد. قرار بر این شد که وفد نزد حبیب الله رفته موضوع را به آگاهی اش برساند و او را به صلح دعوت نماید.

ارگ هنوز محصور وسروصدای از آن بلند نمی شد. آوازه آمدن حبیب

الله درباغ مهمانخانه شد. معین السلطنت که هیئت صلح را به حبیب الله فرستاده بود، شب را درده کیبگ گذشتانده و صبح بعد از اینکه با حبیب الله درباغ بالا اظهار بیعت و ارادتمندی نمودند، ناکام مراجعت نمودند.

امنیت شهر فوراً تأمین شد. به سفارتخارنه های خارجی ابداً دست اندازی نشده بلکه براکثر آنها برای محافظت پهره مقرر شد. تلفات جانی درشهر واقع نشد. به استثنای ملازم قوماندانی طیاره.

دربیست پنجم جدی حبیب الله داخل کابل شده سرراست به باغ مهمانخانه رفت او درهمان روز بیانیه به زبان عامیانه ایراد نموده به مردم اطمینان داد که واقعات رژیم گذشته تکرار نخواهد شد.

انتظامات امنیتی داخل شهر بدست سیدحسین و برادرش حمیدالله بود که درسرك ها وبازار ها گردش کرده ازبی نظمی جلوگیری بعمل می آوردند.

ارگ دریك حالت مدافعوی بسر برده وچهار اطراف آن ازطرف قوای حبیب الله درمحاصره بود. بین حبیب الله ومعین السلطنه بعضی مفاهماتی راجع به تسلیمی ارگ دایر شده و وفد که دربین رفت وآمد داشت عبارت ازحضرت محمد صادق مجددی وسردارمحمد عثمان وعدهء دیگری بود واخیراً موافقت نامه برصفحه قرآنکریم بهٔ این مضمون تحریر گردید که عنایت اللّه خان عهد میکند ابداً به مخالفت بچه سقاو وملت افغانستان اقداماتی ننماید و از القای فساد واغوا در وطن الی الابد اجتناب میکند. عنایت الله خان تمام اولاد و عایله خود را با محمد ولی خان، وکیل امان الله خان، شاه مخلوع، عبدالعزیز خان وزیر حربیه و احمدعلی خان با مبلغ که برای خرج سفرشان اعطاء شود درطیاره می برد. باید تمام مامورین ملکی و نظامی وافراد عسکری که در ارگ اند

ازمال وهستی خودمأمون باشند لااقل الی یك ماه بعد از این تاریخ باوشان اجازه رفتن با عالیه داده شود.

در ۲۸ جدی (۱۷جنوری ۱۹۲۹) دوطیاره بزرگ انگلیس درمیدان هوایی کابل فرود آمدند. در همان روز معین السلطنت با افراد خانواده اش به پشاور رفتند و حبیب الله دوارگ برتخت سلطنت نشست و لقب خادم دین رسول الله را به او دادند.

حبیب الله مالك بلا متنازع تخت وتاج افغانستان نبود، در قندهار سردارامان الله و سردارعنایت الله دوپادشاه مخلوع در پی جمع آوری قواء برآمدند تا اگر بتوانند به کمك ماماخیل اش تاج ازدست رفته را کماهی نمایند. درحالیکه امان الله درقندهار بود، علی احمدخان، آن شخص مورد اعتماد شاه امان الله، اعلان پادشاهی داد. غلام نبی چرخی ازطرف شمال به همراهش عده از عساکر بالشویکی وارد افغانستان شد تا اگر بتواند، امان الله را دوباره براریکهء قدرت بنشاند از طرف جنوب جنرال محمد نادر که مدت شش سال را درخارج ازوطن سپری نموده بود، به همکاری و مشورهء انگلیس وهمراهی برادران عقده بدل اش ازسرحد عبور نموده تا وطن را بزعم خودش ازبحران نجات دهد.

درکابل آوازه عمومی افتید که علی احمد خان ترتیبات حمله را برکابل دارد، چون علی احمدخان که مورد انتقاد عمومی بود و هرکس میدانست که او یك،ی ازعلل سقوط رژیم امانی بود. امید پیروزی زیاد او نمی رفت. علی احمد خان دربین یاوران امان الله به شراب نوشی مشهور بود.

مجردیکه خبر سقوط پایتخت شایع شد، علی احمدخان که قبلاً درجلال آباد آمده بود، عدهء ازخوانین همفکرش را بدور خود جمع نموده

اعلان سلطنت نمود. چنین پنداشته می شد که اوقبلاً با بعضی خوانین خفیتاً مفاهمه سلطنت خواهی خودرا نموده از ایشان بعیت و ترتیبات لازمه گرفته بود. وقتی او خیال هجوم برکابل را در سر می پرورانید. وفدی از طرف حبیب الله زیر ریاست پسر اخندزاده صاحب تگاب نزدعلی احمدخان درجگدلك آمده پیغام او را که مضمون آن حسب ذیل بود به علی احمدخان تسلیم نمود:

چون مردم بمن بیشتر بیعت نموده اند وپایتخت را هم من پیشتر تصرف کردم از اینرو به سلطنت مستحق تر می باشم. اما علی احمدخان نپذیرفت.

گرچه بعضی ازمتنفذین که در اردوی وی بودند، مانند محمد گل خان که پیشتر قوماندان قوای مشرقی بود وسیدحسن خان کندك مشر این ملحوظ را برایش گفتند که این وقت بعیت گرفتن نیست باید قبل ازهمه قدرت را بدست آورد. سخن آنها را هم نپذیرفت به گرفتن بیعت ادامه داد.

بعد ها علی احمدخان قوای موجود درجگدلك را به طرف «سمچ های ملاعمر» روانه کرده و ذخایر که در جلال آباد بود در ۱۲ موتر لاری بار نمود. وقتیکه سلاح ها مومتر های مذکور بحدود هاشم خیل رسید، ازطرف عدهء از اقوام که مخالف علی احمد خان بودند چور شد و قوای که به «سمچ های ملاعمر» فرستاده شده بود، و اکثریت آن کوهستانی ها بودند رویه فرار گذاشت این دو واقعه مایوسیت را برعلی احمدخان مستولی ساخت.

ملك محمد جان وملك محمد شاه خوگیانی لشکر به کمك علی احمدخان ترتیب داده به طرف «سمچ های ملاعمر» فرستادند. اما

محمدشاه نسبت به عداوتی که با محمد جان داشت این مشارکت خوشش نیامده بصورت مخفیانه بطرف کابل آمده با حبیب الله مفاهمه نمود. حینیکه محمدشاه واپس ازکابل معاودت می نمود درراه با ملك محمدجان مصادف شده درنتیجه جنگ خونین هردو ملك کشته و لشکر شان ازترس برادرکشی سرراست بخانه های شان رفتند. علی احمدخان تقریباً درمیدان منفرد ماند.

علی احمدخان نا امید شده بطرف لغمان و ازآجا به کنر و بالاخره ازراه مهمند به پشاور رفت. درمهمند هم نسبت بوتل شراب که نزدش بود ازطرف اهالی اذیت زیاد دیده بود. به این ترتیب یکی از داعیان سلطنت کم شد. علی احمدخان برای مدت چندی درهوتل«دینز» پشاور زندگی داشت اما بعد از ورود محمد نادر و برادرانش امید بدست آوردن کمك از انگلیس را ازدست داده به اثر دعوت علیاحضرت مادر امان الله به قندهار رفت. بعداً با خروج امان الله از قندهار وفتح آن شهر بدست سقاویان، علی احمدخان را اسیر وبه کابل فرستادند. حبیب الله علی احمد را به دار زد در وقت شورش مشرقی وزارت حربیه یك غند عسکری مجهز از مزار شریف طلبیده بود. حینیکه غند مذکور به کابل رسید چند روز بعد آن کابل بدست حبیب الله سقوط نمود واین قطعه را بعد ازخلع اسلحه افراد آنرا چیزی بخشش داده مرخص نمود. افراد قطعه مذکور وقتیکه به اوطان شان درعلاقه های مزارشریف رسیدند نظریه حسن معامله که به آنها صورت گرفته بود، وسیله خوب تبلیغات به نفع رژیم جدید گردیدند.

وقتیکه نائب الحکومه مزار این تأثیر را دید، برای جلوگیری از پیشرفت وانتشار خوشبینی اهالی نسبت به حبیب الله امر نمود تا هر چه

نفری ازکابل می آیند درتاشقرغان نظربند نگاه داشته شوند. اما این چاره عوض فایده مضر واقع شد، زیرا علاوه براینکه خود این نفری بند متاذی شده بودند، عایله واقوام آنها هم و حتی عسکری مزار هم با مسئله اظهار تنفر نموده درنتیجه زمینه بطرفداری حبیب الله مساعد تر شد.

درکابل میرزا محمد قاسم نام که ازمعتمدین اهالی مزارشریف و درایام امان الله حبس بود، با عبدالرحیم خان نائب سالار وچند نفر بطور ریاست تنظیمه مزارشریف ازطرف حبیب الله مقرر گردید. قبل از اینکه مامورین جدید التقرر به مزار برسند نائب الحکومه مزار فوراً یك کندك عسکر باتوپ و جباخانه کافی به حدود ایبك فرستاد تا این هیئت را دستگیر نمایند، اما چون مرزا محمد قاسم که از متنفذین مزار بود، نامه به کندك مذکور فرستاده آنها را به همکاری دعوت نمود. کنك مذکور فوراً تسلیم میرزامحمد قاسم خان شد، قوای کمکی هم خود را تسلیم نموده و فرقه مشر مزار دستگیر گردید. وقتیکه نایب الحکومه ازموضوع مطلع گردید، بطرف بلخ فرار نمود اما ازطرف اهالی که سال ها ازاو زجر وتکلیف دیده بودند او را دستگیر وتسلیم میرزا محمد قاسم خان نمود. فرقه مشر ونائب الحکومه هردو در«ده دادی» محبوس گردیدند.

در ٤ حوت ۱۳۰۷ ریاست هیئت تنظیمه درحالیکه تمام عسکری مزارشریف تابع و به فرمان او شده بود، داخل شهر مزار گردیده و به فعالیت های تبلیغاتی اش آغاز نمود. دراواخر ماه حوت تمام قصبات مزار اعلان بعیت داد.

دفعتاً در شهر مزارشریف آوازه شد که روس ها می آیند و در خاک ما داخل می شوند. این آوازه درتمام طبقات مردم هیجان تولید نموده ازهرطرف جوقه جمع شده خواهش شمولیت درمدافعه ازخاك وطن می

نمودند. لشکرهای مردم بطرف بندر آقچه سوق یافت تا جلو مهاجمین را بگیرند.

هنوز نوروز نشده بود که غلام نبی چرخی به «کلفت» که یك قطعه عسکری بود، حمله نموده آنرا به تصرف خود درآورد. چهارشب را درآنجا سپری نمود و خیال داشت بربلخ که قوای سقاوی در آنجا مستقر بود، حمله نماید. قوای رژیم جدید بطرف دولت آباد مرکز غلام نبی خان حرکت نموده درحدود «سلطان خواجه ولی» بین طرفین جنگ درگرفت، غلام نبی فاتح گردید. حملات او که عساکر ورزیده روس را تحت فرمان داشت، متوجه شهرمزارشریف شد. شهر مزار شریف هم فتح ورئیس تنظیمه ونایب الحکومه رژیم حبیب الله فرار نمودند شهر بدست غلام نبی بود.

اطراف شهر مزار بین لشکر غلام نبی و حبیب الله تقسیم شده بود، «ده دادی» شیرآباد قلعه های بوریایی ازلشکرحبیب الله بود و لشکرغلام نبی دربابه یادگار، عزیزآباد، قلعه هاجری ـ دروازهء شادیان را سنگر قرار داده بود. بهرصورت، لشکر غلام نبی درهر نبرد فاتح و درحال پیشروی بودند که سید حسین با چهارهزار جنگ آوران اش به ایبك رسید. سید حسین درجنگ که درین حدود با لشکر غلام نبی نمود، شکست خورده بطرف بدخشان رفت تا قوت تازه بدست آورده وارد صحنه گردد.

پیشروی های غلام نبی دوام داشت که تلگرامی ازطرف غلام صدیق چرخی که سابق سرمنشی بود به غلام نبی خان به این مفاد رسید. امان الله خان ازخاك خارج شد، شما هم باید ازخاك خارج شوید.

درشب دهم جوزای ۱۳۰۸ غلام نبی هشت لك روپیه دیگر اموال وقالین های را که حمل آنها ممکن بود با خود برداشته و با جمعیت خود

بطرف روسیه رفت. سیدحسین به تنظیم امور سمت شمال مؤظف گردید.

امان الله درصبح ٢٤ جدی ١٣٠٧ ازکابل برآمد، دو روز بعد به شهر قندهار مواصلت نمود. شاه مخلوع به مجرد ورود به شهر، نطق مختصری به این مفاد ایراد نمود:

« برای اینکه دیگر برسر پادشاهی من خونریزی برادران وطنم نشده و از آن جلوگیری شود من از سلطنت استعفا داده و پادشاهی را به برادر خود عنایت الله خان واگذار شدم و از شما هم خواهش میکنم که به او بیعت نمائید تا وطن ازیك خطر دیگر مصئون بماند. »

قندهاری ها درخطبه همان جمعه نام هیچ پادشاهی را یاد نکردند و از این وضعیت معلوم میشد که ذهنیت عمومی درمقابل این حواذث در تردد مانده است. در ١٩ جنوری (١٩٢٩) تلگرام عنایت الله ازپشاور به قندهار رسید که ازخلع شدن شان حاکی بود، متعاقباً خود او هم به قندهار آمد.

با آنکه امان الله استعفایش را ازسلطنت اعلان وبرآن تأکید نمود، بین او و خوانین قندهار جلسات دایر میگردید که درآن طرق تهیه لشکرجهت اسقاط رژیم کابل مورد بحث قرار میگرفت. امان الله در همان هفته اول تعدادی ازروشناسان قندهار را درسلام خانه دعوت نموده اعلان نمود که قصد جمع آوری لشکر ازهرات، فراه وگرشك را دارد. لذا عازم آنسوب خواهد گردید. اما عده‌ء از مردم از رفتن او به هرات مخالفت نموده حاضر شدند لشکری جهت همکاری او جمع آوری نمایند. عطایا و تحفه های فراوان بین مردم توزیع میگردید.

درعین زمان دوکندك عسکر را که درقلات بود خواسته بعد ازخلع سلاح آنها را رخصت نمود وسلاح های شانرا به مردم توزیع کرد. به تعداد

چهارهزار مرد مسلح آماده پیکار شد.

درششم حمل امان الله ازمنزل باغ قندهار به همراهی لشکر های قندهاری فراهی و هراتی عازم غزنی شد. در ٢٤ حمل وقتیکه اردوی تحت فرماندهی امان الله به «موشکی» رسید، عبدالاحد خان که قبلاً در رأس یك کندك لشکر قومی و اردوی منظم عازم قلات شده بود نیازمحمد کندك مشر سقاوی را شکست داد و به دروازهء غزنی رسیده بود.

در ٢٥ حمل اردو بحرکت افتاد و ازقله های دور ونزدیك گاه گاهی حمله قرار میگرفت که فی الواقع این یکنوع اظهار تنفر و انزجار مردم نسبت به امان الله بود.

شهرغزنی که درآن قوت های رژیم جابجا بود ازطرف امان الله محاصره شد. جنگ از ٢٥ حمل تا به شش ثور با کیف و کان مختلف دوام داشت گاهی لشکر امانی و هم زمانی لشکر سقاوی برنقاط حاکم وتپه های اطراف شهر دست می یافتند. درآخرین روز نبرد، معنویات اردو خیلی ضعیف و همه سراسیمه معلوم می شدند. مخصوصاً از بیم آمدن طیاره بیشتری بحث راندند. حادثه دیگری هم پیش آمد. یکعده عساکر هراتی اردو را گذاشته بطرف مساکن خود فرار نمودند. ناگهان فرمان صادر شد که اردو باید حرکت رجعی کند. اردو خیمه وسامان خود را جمع کرده با تمام احساسات افسرده کن حالت شکست روان شدند. قبلاً یادآورشدیم که اردو حین عبور از بعضی قراء مورد حمله قرار میگرفت. با آنکه اردو قوی و مسلح بود بازهم مردم به مخالفت برخاسته به همان اردو قومی و مسلح زد و خورد نمودند. حال باید تصور نمود که این اردوی پاشان وورشکسته دوباره چطور از بین همان اقوام عبور خواهد نمود.

اردو مخفیانه رجعت کرد، لشکر حبیب الله ازموضوع آگاهی

نداشت لذا با سرعت زیاد میکوشید خود را به گوشه ای رسانیده و ازخطر نجات یابد.

امان الله با اردوی شکست خورده اش دوباره وارد قندهار گردید. او در «رباط مهمند» تصمیم آخرین خود را اعلان کرد. وآن اینکه باید خاك وطن را گذاشته بطرف هند برویم. امان الله با افرادیکه باید باخود می برد درچهارم جوزا از رباط مهمند حرکت کرده و به قندهار اطلاع داده شد که عایله وافراد متباقی که لازم بود ازقندهار حرکت کنند وبا ایشان در راه چمن یکجا شوند. به همین ترتیب این دسته دل شکسته به قلعه جدید که نقطه آخرین سرحد مملکت است، رسید. وقتیکه ازسرحد گذشته، امان الله تنها توانست این قدر بگوید: «این عاقبت دوره‌ء ده ساله من است که امروز ازوطن مطرود می برایم.» سایرین همه با دیده تر ترك وطن کردند ومجال حرف زدن نداشتند.

اما درکابل:

سمبول خشم وغضب مردم به قدرت رسیده بود. نماینده مردم بی بضاعت وزحمتکش که به معتقدات شان ارزش قایل بودند و دربرابر استعمار وطرز فکر استعمار وتمدن وارداتی استعماری نفرت داشتند وگاه وبیگاه با آن مقابله نموده اند. نمی توان به او لقب بیش از این داد. چه او شخص بیسواد و خمول بود. موج خشم مردم اورا بالا آورد. سقاو زاده وظیفه برانداختن وسقوط دادن را داشت تا وظیفه ساختن را. نمیتوان این بحران را انقلاب صحیح باتمام معانی آن خواند با آنهم این انقلاب باهمه نواقص اش باید صورت میگرفت. از اینکه پروگرام و نقشه موجود نبود درملت تفرقه و تشتت پیدا شد. گرچه مراد ازانقلاب نابودی و سرنگونی حالت و اوضاع حاکم می باشد ولی همیشه قبل از اینکه موجود خود را

برباد کنند آینده او روشنتر را نزد خود ترسیم میکنند.

بهرصورت، برهنه پای محروم توانست دوره‌ء یکصدو هشتاد دوساله حکمرانی سردارانی را که عمر شان دربرادرکشی سپری شد، خاتمه داده او برای بار اول درتاریخ افغانستان بحیث یکی ازمحرومین ملت قدرت را بدست آورد. البته این وظیفه مردم بود که باید با انتخاب شخص بهتر به حفظ انعام می پرداخت.

گرچه قصه های ساخته اند که او یك دزد مشهور و یك شخص ماجراجو و نامطلوب بود. بلی این خاصه تعصب است که انسان را کورخود وبینای مردم می سازد. حبیب الله هم ازطرف هواداران رژیم سابقه کوبیده شد هم ازطرف سردار آن مدعی آینده سلطنت. اهل قلم هم که باناز ونعمت در دامن رژیم سابقه پرورش یافته بود از این جفا دریغ نورزید اکثریت قاطع از مؤرخین به این نظر اند که حبیب الله دشمن سرسخت مامورین دولت، سرمایه داران و تجار سود خور بود وهمیشه ازآنها باج میگرفت اما بر فقراء ومحرومین سخت مهربان ورحمدل بود.

او آنچه بدست می آورد درهمین راه مصرف می نمود. اکثر صاحب نظران اورا به «رابن هود Robin Hood» دزد مشهور قرن دوازده انگلیس تشبیه نموده میگویند که وضع رقت بار زندگی طبقه غریب اورا وادار به این نمود که ازتجار وسودخوران و دزدان رسمی باج گرفته به داد بی نوایان رسد، هیچکس این جرأت را ندارد بگوید که او یك دزد سود خور بوده که میخواست ازراه دزدی پول بدست آورد و آنرا برای تزید مال ومنال بکار اندازد. این ها این قدر ترحم هم ننمودند که این دزد را ازدزدان رسمی ورشوت خور آن دولت تمیز ویك برتری ضمنی میدادند.

چنین نبوده که حبیب الله با ایجاد بی امنیتی و اخلال گری یگانه

عامل سقوط رژیم به اصطلاح ترقیخواه امانی بوده باشد که ما فقط ازاو استفاده بعمل آریم که همچو یك شخص نامطلوب آن رژیم را سقوط داده ومملکت را درتاریکی قرار داد. قبل از آنکه حبیب الله به اقدام فیصله کن دست زند درسرحدات ناآرامی ها شدت یافته بود که آنهم نتیجه اعمال مامورین رشوت خور وخاین دولت بود. حتی درهمان وقت قرار بود حبیب الله همانطوریکه درقیام ۱۹۳٤ به نفع دولت خدمت نمود به خدمت دولت درآید اما این گناه و بی تدبیری شاه بود که مشت اش قبل ازوقت باز شد.

عدهء از مردم هم اورا درزمرهء عمال انگلیس به حساب می آورند تا بتوانند گناه ناآرامی ها وتلفات وارده را به دوش او بگذارند و افکار عامه را ازبی کفایتی ها وغیر مردمی بودن دوررژیم قبل وبعد از او منحرف سازند. آنچه را جع به رویداد های این دوره نوشته شده از دو طبقه مردم خارج نیست. یا هواداران رژیم سابقه ویا طرفداران رژیم بعدي. رجال همفکر رژیم امانی طبعاً سعی براین داشته اند، نشان دهند که مخالفین آن رژیم اشخاص دزد، رهزن، علم دشمن، مخالف ترقی و... بوده اند. اما حقیقت مسلم این است که ملت به ستوه آمده بود ناچار با او همراه وهمنوا شدند به شکایت های روزانه پایان دادند.

همکاران رژیم بعدی نیز تلاش مشابه نموده اند. این ها خواسته اند نشان دهند که محمد نادر باید درهمچو اوضاع به مملکت آمده وطن را نجات می داد. این ظلم، این ناروا، این تعدی و... لذا ناجی مملکت ازعشرت و زندگی قصر های نیز صرفنظر نموده بخاطر خدمت آمده با آنکه اواز نگاه فکری واصول زندگی با امان الله مخالف نبود، برمردم افغانستان تحمیل گردید.

همانطوریکه او سمبول خشم مردم بود باید برمبنای این خشم اجراآت هم می نمود. مردم ازوضع معارف وبرنامه های تعلیمی، ارسال دختران به خارج، مردم را به هیجان آورده بود. مردم افغانستان علم دشمن ومخالف فرهنگ وتمدن نبوده اند، بلکه آنها به نوع تعلیم که باید مردم افغانستان فرار میگرفت روی خویش نشان نمیدادند. لذا مکاتب برای دفعتاً مسدود شد البته این یك امر طبعی هم بود زیرا هیچکس ولوانقلابی و مترقی هم باشد تا برقراری صلح نمیتو،اند به تنظیم امور بپردازد. قوانین موضوعه منسوخ ومردم از «لاتی گری» منع گردید.

به حبیب الله بعد ازگذاشتن لنگوته برسرش لقب«خادم دین رسول اللهﷺ» داده شد. این خود بیانگر یك حقیقت مهم تاریخی است. ترجمان خواسته ها وآرزوهای مردم، کسی باید باشد که به دین رسول اللهﷺ خدمت کند. چنین نبود که مردم نسبت این که او یك عالم بزرگ وبرجسته بود این لقب را برایش داده باشند. بلکه این به خاطری بود که نشان دهند آنها چه میخواسته اند.

همانطوریکه درزمان قیام مردم پکتیا اعلامیه ها وابلاغیه ها به نشر رسید وطی آنها اهداف مردم وانگیزه های قیام شان تشریح گردید ازطرف مشرقی هم این کار انجام یافت. که ذکر آن در صفحات گذشت. خادم دین رسول اللهﷺ هم موارد شکایت مردم از رژیم امان الله بیرون نویس نموده حکم تکفیر او را صادر نمود تا به مردم نشان دهد که خواسته های مردم همان موضوعات معلوم است. فتوی مذکور ازعدهء کثیری ازعلماء و رجال برجستهء رژیم امان الله ونزدیکانش امضاء وتصدیق گردید.

ازبس ملت به هیجان آمده بود در انتخاب رهبر هیچ توجه بعمل

نیاوردند. چرا اینقدر هیجان؟

درصفحات گذشته هرانتقاد مردم و اراکین دولت را درجایش بیان داشتیم اما خالی ازفایده نخواهد بود که برموضوع اندکی بیشتر روشنی اندازیم.

از آغاز دور زمامداری امان الله با وجود آن پیشرفت که درظاهراوضاع را اطمینان بخش نشان میداد رفته رفته یك حس جدایی بین ملت وحکومت تولید شده می رفت. این روح جدایی برعلاوه جریحه دار شدن احساسات مذهبی مردم و بعضی مخالفت ها ودلایل شرعي، نتیجه دوعلت عمده بود. یکی غلطی های مدحش اداره و صورت اجراآت آن ودیگری دورافتیدن پروگرام های دولت از آرزو ها واحتیاجات عینی مردم.

غلطی های اداری متعدد وبی شمار درزمان سلطنت امان الله صورت گرفت وتا آخرین روز ها دوام یافت. درطول این مدت دولت وعده های چرب وگرم زیادی به مردم داد، اما اندکی بعد دیده یشد که یکی از آنها جنبهء عملی پیدا نکرد لذا دولت اعتبارش را ازدست داد. مثلاً به عسکر وعده داده شد که به آنها ۲۰ روپیه معاش داده خواهد شد اما ۱۲ روپیه هم برای شان نرسید. وعده عفو باقیات که در اول سلطنت اعلان شد، عملی نگردید بلکه برعکس باقی دهان با زور سپاهی باقیات شانرا پرداختند. با اینکه اعلان شده بو دکه حکومت قانون است و هر چه به اساس حکم آن فیصله واجراء میگردد ازطرف خود زمامدار یا اراکین فرامین قانون شکن صدور واجرا میگردید. مسئله وعده خلافی به حدی رسیده بود که حتی درفیصله جرگه های عمومی که با وکلای ملت می شد خلاف واقع می شد.

به همین ترتیب مسئله معارف برعلاوه مخالف دولت با مدارس دراجراآت معارف چیزهای بود که عملاً مردم را از معارف بیزار می ساخت. مثلاً جلب اطفال ازجاهای دور دست مکتب که هرصبح وعصر فاصله سه تا چهارکیلومتر راه راطی میکردند مشقت بار بود. مخصوصاً رفتن اطفال که سن شان بالا می بود و میتوانست ممد وهمکار پدرش درمزرعه گردد از طرف دهقان عامی وساده که مفهوم مکتب را نمیداند استقبال نمی گردید. اطفال به غیر حاضری آغاز می نمود که ازطرف محصل ها وافراد پولیس مورد زجر وتعذیر قرار میگرفتند وحتی اکثریت اوقات با گرفتن رشوت او را معاف می نمود. نتیجه منفی آن خود بخود واضح بود. مامورین دیگر شعبات که اهمال ورشوت خوری می نمودند هرچه بوده اثرات آن موقتی می بود اما اثر رشوت درکانون علم ومعرفت که در اذهان نقش می بندد و قابل تلافی نیست. اگر معارف درطول ده سال جلب توجه مردم رابخود مینمود، یقیناً باداشتن سی هزار تعلیم یافته وباسواد دولت می توانست یك لشکر بسازد. اما این موفقیت اندك بود.

علت دیگری که موجب نفرت یاپیدا شدن حس جدایی ملت ازحکومت گردید مسئله مخالفت مواد پروگرام های دولت با آرزو های ملت بود. این مطلب واضح است که برای ملت که زراعت وتجارت وصناعت وطرق مواصله آن محتاج به ترمیم وکار باشد، پوشیدن شاپو و دریشی ویادگرفتن رسومات دعوتها وتقالید بی ثمر بیگانه چه سودی داشت؟ اگر این چنین اقدامات شفاهی و تبلیغی می بود بازهم ملت را بحد بیزاری نمی رسانید ولی اگر مخصوصاً به جریانات اخیر دوره که شاه ازسفر اروپا بازگشت نظر اندازیم درخواهیم یافت که به چه شدت این موضوعات مورد تطبیق قرار گرفت. مثلاً وقتیکه به پولیس ها امر داده شد که هرکه را

درسرك ها و معابر بی شاپو یا دریشی به بینند ازاو جریمه بستاینند ویا تبدیلی رخصتی روز جمعه به پنجشنبه.

همچنین درقضیه رفع حجاب چه غوغا ها برپا شد که احیاناً خود زمامدار درسرك ها به تحقیر محجوبه ها می پرداخت. لذا مردم بجوش آمدند و هنوز سه سال نگذشته بود که در زیر اثر این چنین نفرتها بجوش آمده درسنه ۱۳۰۳ هـ ش قیام نمودند. در آنوقت نه بچه سقاو بود ونه مسئله دزدی و دزدان.

نه تنها همین سوء انتخابات درنقصانات اداری قسمت اهم بود چه همیشه درانتخاب مامورین عالی رتبه وپائین رتبه اولین و اساسی ترین ملاحظه که مراعات می شد اندازه اعتماد و منزلت شخصی بوده است وتا برهمین سبب قدر وظایف ولیاقت دربین سقوط کرد.

وطبعاً نتیجه همچو اقدامات واجراآت طوری بود که چون شخص مامور غالباً از نقطه نظر ملاحظات خصوصی ویا ازنقطه نظر اعتمادی که بر او میشده، عوض اینکه بطرف وظیفه وحسن اجرای آن توجه نماید تمام فکرش را متوجه جلب نمودن اعتماد و یا حفظ درجه فعلی می نمود. مامور متملق و بی کفایت در رأس اداره قرار گرفته و از ترقی و تمدن حرف می زدند حتی وزراء که نه لیاقت داشت ونه کفایت برهمین اساس انتخاب میگردید. درمورد امضای معاهده راولپندی نمونه ازهمچو موارد را ذکر نمودیم. این روحیه که اشخاص براساس روح اعتماد انتخاب می شد مصیبت بزرگی بود. چه ازیکطرف مامور شکایت روزانه مردم را رفع نمی توانست و ازطرف دیگر مانع بزرگ برای صاحبان استعداد وفهم ودانش گزدیده بودند. درنتیجه، اهمیت وظیفه وتخصص ولیاقت ساقط شده اعتماد وشخصیات جای آنرا گرفته عدم تفریق بین اشخاص کاری

وبیکاره باعث فلاکت های زیاد گردید. اگر انتخاب از روی اندازه اعتماد که طبعاً خصوصیات نفسی را دربر میگیرد همراه با بازخواست می بود آنقدر عیب نداشت تا همین اشخاص اعتمادی لایق وکاری هم می شدند. ولی بدبختانه همه میخورد وکسی نمی پرسید. می برد و کسی نمی پرسید. و بالاخره غرق کرد اما کسی نپرسید. این سه مسئله اساس فساد اداری را در رژیم امان الله حاکم ساخته بود. مراعات اندازه اعتماد، فقدان مسئولیت وبازخواست وعدم تفریق بین اشخاص کاری وبیکاره.

درجمله نواقص اداری قلت رجال کار را هم میتوان ذکر کرد. این قلت ازنقطه نظر کمی اشخاص بلد به تشکیلات وارداتی جدید بود که ازطرف متخصصین ترکی روی دست گرفته شده بود. این قلت مخصوصاً دروقتی زیاد احساس میگردید که کدام تشکیلات جدید و نظامنامه روی دست گرفته میشد. بارها چنین تصادف کرده که برای کدام شخص بزرگ چندین وظیفه مختلف که هیچ با آن بلدیت نداشته، داده شده.

اندازه استفاده های نامشروع یا خرید وفروش خیر ومصلحت های عمومی ویا به عبارت عادی رشوه خوری وخورد و برد ازبیان خارج است. گرچه ما نمی گوئیم که این مرض علت نداشت، مثلاً حیات مامور از هیچ جهت تأمین نشده بود. نه ازحیث اندازه معاش ونه ازحیث تأمینات منصب. با آنکه نظامنامه ترفیع وتقاعد مامورین وضع گردید ترفیع مامور بازهم به درجه اعتماد ولطف ومرحمت آمر صاحب تعلق داشت. یك کاتب ممکن بود تمام عمرش به کتابت می گذشتاند درحالیکه یك کاتب دیگر خواه به قوت چابکی ویا ذرایع نامشروع خود را به مراتب عالی می رسانید. همچنان مقدار معاش با نرخ های بازار سازگاری نداشت ومامور نمیتوانست امرار معاش نماید، باز هم باوجود اینکه این مجبوریت ها برای

عـمـوم مـامـورين نبـود، دست به خَيـانت مى زدند. صـرف نظر از آن، هيچگاه مجبوريت گرسنگى را براى دزدى و دربدرى كردن خير ومصلحت مملكت مشروع نميتوان شمرد. زيرا اگر معاش كفايت نميكرد بهتر بود كار ديگرى بگيرد ويا اينكه جمعيت متحدى ساخته مشكل شانرا به دليل ويا حتى بقوت اتفاق ذريعه حكومت حل مى نمودند.

طبقه عالى مامورين كه طبعاً مسئوليت وجدانى آنها از هر حيث خيلى سنگين است بالنوبه مرتكب جنايات مى شدند. اين ها تمام معانى امانت دارى را در اين جمع نمودن(كه بايد مخلص شاه باشيم) باقى هرچه ممكن مى باشد چه درشعبات خريد وفروش ضروريات دولت وچه درتعيين مامورين ماتحت خود وچه درفيصله قضايا ودعاوى مردم. غافل از اينكه اعـمال خود شان حتى به همان نظريه خود شان مخالفت داشت. يعنى در واقع با شخص شاه هم خيانت كرده اند.

اين اقتضاى طبعى جوامع بشرى است كه افراد هرجامعه درانتخاب طرز وصورت زندگى عمومى ويا اداره ونظامات مملكت به طبقات مختلف تقسيم مى شوند. مثلاً عـده ء ميگويند كـه صورت اداره بايد قـرار فكر واراده ملت باشد، عده ء ديگر طرفدار اين مى شوند كه اداره را اشخاص معين بدست گيرند. آن صدا مى زند كـه تعليم وتربيـه اولاد را هميشـه حكومت بايد مـتكفل شـود. اين مـيگويد اولاد حق شـخـصى پدر است هيچكسى نبايد به آن دخيل باشد.

اين اختـلاف نظرها دربعـضى جوامع منظم و درداخل جمـاعت هاى متشكل تبارز مى نمايد ودربعضى محيط ها خفه ميگردد. در محيط ما چون پروگرام ادارى مقتضى اين بوده كه تنها بايد نظريات دولت مقدم باشد وبراى افراد وجماعت ها مجاز نبود كه افكار خودرا تصريح كنند،

لذا طبعاً مطالب خودرا در پرده خفا نشر می دادند.

چنانچه دراثنای قیام معلوم شد که سرزمین مشرقی میدان تخم پاشی چندین دسته بوده است وهرکدام برای پیشبردن نظریات خود اقدامات وتبلیغات که مؤید مقصد خودش شود می نمود.

غالباً یك حزب ویا دسته برای این کار میکرد که نظام افغانستان را به اصول جمهوریت ویا قریب آن تبدیل نماید. حزب دیگر با پروگرام حکومت موافقت نداشته تنها مجبوراً ساختن حکومت را به تبدیل پروگرام آرزو داشتند. اما یك فرقه هم بود که هرچه مخالفت داشتند با شخص زمامدار بود. از اینرو بعضی اشخاص معین را برای اشغال سلطنت مدنظر گرفته تهیه یك شورش را می دیدند.

دسته های مختلف با نظریات مخصوص بوجود آمد. حکومت دررأس همه چنین تشخیص نمود که خوانین، علماء و روحانیون یگانه مانع تطبیق برنامه های دولت است وبه این فکر که علماء برای منافع شان ملت را به حال خودش میخواهند ونمیگذارند پیشرفت و بهبود در اوضاع اقتصادی و اجتماعی مردم به میان آید درپی تعقیب آنها شد. چه به ذریعهء توقیف معاشات ویا ذریعه نطق ها ودیگر وسایل ممکن درسقوط دادن اعتبار این طبقه کوشیده شد از هیچ گونه اقدامات خصمانه درهیچ فرصت مساعد صرفه نشده. حملات مختلف براین طبقه مهم که علاوه برتأثیر وحرمت نام علم، ایجابات محیط مرکزیت ونفوذ ایشانرا بلند وذی قدر باید داشته باشد، وارد گردید، طبعاً آنها هم برای بقای شان به اقدامات مقابل دست زدند که حکومت را در انظار مردم حقیر وبیگانه جلوه دادند. اساسی ترین نکته درهمین جا است که هردو جانب برای نابودی یکدیگر کمربسته بودند.

دسته بندی ها وحزبیت های دربار هم در تسریع سقوط رژیم اثر قابل ملاحظه وبلکه اساسی داشت. دربار حلقه اهم ترین است که درمقدرات مملکت اثر دارد. زیرا دربار عبارت ازهمان دایره است که زمامدار اول در سر وعموم اختیار دارانیکه درحل وفصل شئونات مملکت ذی اهمیت هستند دور او شان باشند. علاوه بر امتیازاتیکه دربار داشت نه تنها از این حیث که اهمترین محافل محفل دربار و یا زنده ترین ویا اقتدار ترین اشخاص مملکت دربار است بلکه علاوه برآن چیزیکه حیات درباری را مستثنی می سازد، مخصوصاً ازحیث مشغولیت همین نکته بود که دربار میدان یا صحنه عظیم شطرنج بازی حزبیت ها که متنفذین عظیم یعنی درباریان به جنبه های تقسیم بوده هر قسمت ازخود نظریات داشته استغلال یا اقناع اداره زمامدار را به نظریات خود سعی و جد و جهد داشتند. همیشه سعي هرجنبه این بود که صدور اراده شاه ویا قضایای را که تحلیل نماید از روی همان نظریات خودش باشد.

نتیجه این وضع این بود که باید زمامدار از فهم قضایا ودرك حالت عمومی یا خصوصی بطور مستقیم دور باشد و این مجهود مشترك عموم حلقه های دور زمامدار بود. همه آنها سعی می نمودند که نباید زمامدار به شخص خود قضایا را مستقیماً تشخیص نماید و الا طبعاً به یك اساس بزرگ نظری آ نها صدمه می زد. مثلاً یك شخصی عالم هارا دربیرون غرق و دربدر و خاك به سر می کرد ودرداخل دربار این همه حرکت های او ذره از عظمت ورسوخ و اقتدارش کاسته نمی توانست. وقتیکه تحلیل می شد معلوم میگردید که پوشیده مانده این همه معایب او نتیجه حمایت داری یکی ازهمان احزاب یافته می شد.

یا اینکه یك پروگرام که منتها غیر قابل تطبیق می بود و شاید ملت

را به فغان می آورد و صدای این فعان به هرجا می رسید اما درحدود دیوار های دربار که می رسید فوراً دسته های مخفی پیش شده صدا وآوازه را خاموش و گوش های اعلیحضرت را کر می ساختند. چنانچه درمشرقی بعد ازآنکه شورش مشتعل شد و مردم دست به سلاح بردند حکومت ازوضع مطلع گردید. قبل از آن هیچ خبری دربین نبود واوضاع مملکت کاملاً آرام وقناعت بخش توصیف میگردید.

همین حلقه های دربار با حلقه های شورشی مستقیماً دست داشتند. گرچه افسانه های زیادی ساختند که به فلان نفر انگلیس سلاح داد و به فلان نفر چه کسی. درحالیکه سلاح ها خود حکومت به کسانی که از او چیزی ساخته میشد توزیع میگردید. مثلاً احمد علی خان بنام تنظیم و اداره به کاپیسا رفته درآنجا به حبیب الله بعیت نمود وتعهد کرد که هرنوع کمك مادی ومعنوی به او خواهد کرد. همچنان احمدعلی خان رئیس تنظیمه درکاپیسا و پروان با داره های دزدان تعهداتی داشت و از دستگیری آنها با بهانه های مختلف خودداری مینمود. درواقع خود دربار امان الله سبب اغتشاش و درگیری مردم گردید که ملت باردیگر بجان هم افتیده رسم برادر کُشی را بجا آوردند. چرا همه انتقادات را متوجه بچه سقاء و سازیم؟ بیائید ازخود رژیم اعلیحضرت تنقید نمائیم وحقایق را کماهوحقه بیان داریم.

این چند دسته گی ها به انواع مختلف در دربار امان الله از همان ابتدا اساس گذاری شده بود. مخاصمت دوفامیل طرزی که نماینده طرز فکر جوانان ترك ودشمن سرسخت انگلیس بود و فامیل مصاحبان یا نادر و برادرانش که دست پرورده‌ء انگلیس و طرفدار اصلاحات ونظریات امان الله بصورت تدریجی وهمکاری با انگلیس بود، تا آخر دوام یافت. هردو

دسته میکوشید به قیمت مصالح و منافع مردم برای رقیب دسیسه وتوطئه بچینند.

همچنان اختلاف نظر طرزی یکی از مشروطه خواهان، و سردارعبدالقدوس خان صدراعظم که مخالف مشروطه خواهی بود، اظهر من الشمس می باشد. به نظر عبدالقدوس خان مشروطیت درافغانستان قابل تطبیق نبود. به نظر او مشروطیت درترکیه وایران به سبب مستحکم شد که مردم لذت-آزادی را چشیده بودند و اما در افغانستان برعکس ترکیه وایران مشروطیت ثمری نداد. او میگفت که برای دولت کدام سردار نامدار یا ملای بیرقدار ویا خان با اعتبار بکار است. این نوع اختلافات عمیق فکری یك صدراعظم با وزیر خارجه اش طبعاً عواقب وخیم دارد که گناه آنرا هم به گردن چند نفر دزد می گذارند.

نه اینکه صدراعظم با وزیرخارجه و شخصی شاه اختلاف نظر اساسی داشت بلکه درحکومت مرکزی و ولایت کشور یك قسمت عمده مامورین دولت با حرف های جدید دولت مخالف ویك قسمت دیگر به دشمنان دولت مبدل شده می رفتند. این اوضاع به تدریج زمینه یك اختلاف خطرناك را تهیه می نمود که باید سال ها ادامه پیدا میکرد. مثلاً هنگامیکه دولت برای تنظیم عصری اردو متوجه و افسران ترکی مثل ضیاء بیگ. وغیره را استخدام نمود. این ها یك جزوتام اردو را درمهتاب قلعه بدست گ. رفته و با نظم خاص وتعلیم و تربیه وتغذیه عسکر وافسر به شکل یك قطعه عصری درآوردند. این قطعه که نمونه کاملی برای تنظیم تمام اردو بود (قطعه نمونه) خوانده شد. درحالیکه ازطرف افسران مخالف، قطعه دیگری بنام (نمونه شکن) تشکیل یافت بالاخره قطعه نمونه ازبین رفت وپلان غیر عملی شد.

ساحه دشمنی ورقابت این دسته ها دردربار محدود مانده نمیتوانست. آنها مجبور بودند در حلقه های بیرونی هم برای خود یار ویاور پیدا نمایند. رهبر یکدسته با دزدان ارتباط پیدا میکرد ویا حتی خود داره های را تشکیل میدادند تا مخالفین و رقبا را توسط آن تهدید و ترور نماید، سردسته گروهی دیگر با اقوام، قبایل، خانها و ملك ها دوستی و آشنائی می نمود و به نوعی از انواع به آنها پول و غیره چیزهای می داد وآنها را تطمیع می نمود. به همین ترتیب مرکز رهبریت و اداره دسته های که خواهی نخواهی با هم درتصادم بودند، خود دربار و درباریان امان الله بود.

به استثنای چند نفر از ایدیالیست های جوان که بنام جوانان افغان یاد میشدند مامورین و وزرای امان الله با او همکاری صادقانه نداشتند. هریك از آنها میکوشیدند دسته های شانرا تقویت تأمین نمایند. مثلاً محمد ولی خان که ازطرف امان الله به حدی نوازش می ن د درفکر تقویت پایه های سلطنت نبود. او مرد دوم مملکت بود. وقتیکه امان الله به اروپا رفت محمد ولی نائب السلطنت بود وحتی دوماه بعد از مراجعت شاه به این منصب باقیماند. او درهمان ابتداء به اساس اعتماد که امان الله بر او داشت در رأس هیئتی به ممالك اروپائی رفت تا افغانستان را بحیث یك مملکت آزاد ومستقل به دنیا معرفی نماید. محمد ولی به پایتخت های مهم جهان مثل مسکو وواشنگتن سفر نمود وبحیث نماینده خاص امان الله پذیرایی شد. با این همه ناز ونعمت او با بچه سقاو همدست بوده وبه او کمك می نمود.

محمد سمیع از دوستان وهمدسته محمد ولی بود. جنرال محمد سمیع که اصلاً عرب بود استاد امان الله درمکتب حربیه هم بود، با آنهم

او نیز در توطئه های ضد امانی قسماً دخیل بود.

علی احمد خان نمونه دیگری از این نوع اشخاص مورد اعتماد دربار امان الله است. هنوز امان الله درقندهار بود که او درمشرقی اعلان سلطنت داد. قوم هارا بجان هم انداخت و خود درنیشه شراب غرق بود.

فی الواقع امان الله تنها وبی کس بود. هیچکس برای دوام سلطنت او کار نمیکرد. هرکس درغم جان خود بود و میخواست دسته وداره خود را تقویت نماید. زوال همچو سلطنت های بی بنیاد طبعی بود و روی همین دلیل حبیب الله فقط با سه صد نفر توانست حکومتی را که فقط هشتاد نفر را به مقابله حاضر نماید سرنگون سازد.

و طبعاً بد این قیام عوامل طبعی نیز ای خودرا داشته بدون اینکه اراده ها در آن دخلی داشته بوده باشند که خواه ازدوره خیلی قدیم وجود داشته ویا درصد سال اخیر متجلی گردیده بود. تمام حکومت های قبلی بخاطر انتقام جویی وقدرت طلبی به میان آمده بودند روح محاربات قومی وبرادرکشی را دربین مردم شدت بخشیدند. منازعات تسلط طلبی که مدت ها درصحنه سیاست مملکت صورت گرفته روح تفرقه قومی را شدت بخشید بود. چه حکومت های گذشته دروقایع واختلالات داخلی اعتماد خود را بجای اینکه برعسکر نمایند بالعکس سوقیات برقومی تکیه داشتند اگر یك قومی بغاوت وسرکشی می نمود حکومت برای مطیع ساختن آن یك قومی را می پالید که باهمان قوم سرکش ازقدیم نفرت ونزاع داشته باشد. ویا اگر یك پادشاه توسط کدام عمو زاده اش به کمك کدام قومی ازسلطنت خلع میگردید برای انتقام ازقوم دیگری مدد خواسته دست به عمل مشابه می زد.

امان الله ومخصوصاً محمود طرزی که عمرش درتبعید وخارج

ازکشور سپری شده بود، ازاین عینیت پوشیدند. آنها قادر به درك انگیزه های منفعت جویی وقدرت طلبی قومی نبودند و فکر می نمودند که مردم به قیام دست نخواهد زد. او حتی بعد ازقیام مردم پکتیا هم حاضر نشد به تقویت مرکزی ورفع نقاضت دربار بپردازد، لذا حکومت مثل کف سراب بود و هرلحظه خطرنابودی آن می رفت. همان طور هم شد. سلطنت امان الله سقوط کرد ورژیم جدیدی درکابل برسر اقتدار رسید.

اولین وظیفه هررژیم جدید استحکام قدرت وتأمین امنیت مملکت می باشد. حبیب الله هم درین تلاش بود تا فعالیت های بسته های مخالف یعنی هواداران رژیم سابقه و عده از مامورین وهمکاران دسته جوانان افغان، فارغ التحصیلان مکاتب که آینده شانرا تاریك می دید راختثی و بی اثر سازد.

حبیب الله روی عوامل نژادی نمیتوانست پایدار باشد. این اولین بار بود که درتاریخ افغانستان یك تاجك بر اریکه قدرت تکیه زند لذا اقوام وقبایل که ازنقطه فکری آنقدر رسیده نبودند از همچو رژیم ها پشتیبانی نمیتوانستند. آنها که با رژیم اماِنی موافق نبودند میخواستند شخصی دیگری از سردار زاده ها ویکی از اقوام و قبایل را که به اساسات اسلام پابند باشد، بقدرت برسانند اما جسارت و دلاوری حبیب الله این فرصت را از آنها سلب نمود او فوراً برپایتخت حمله وآنرا اشغال نمود درحالیکه در بین قبایل هنوز موضوع فیصله نشده بود.

هنوز وضع مملکت آرام نبود و دولت مجال فکر نمودن جوانب مختلف مملکت را بدست نیاورده بود که جریده بنام حبیب الاسلام به نشر آغاز نمود. حبیب الله خواست از این طریق با مردم مفاهمه نماید. مثلاً درشماره (۸) مورخ ۲۶ اپریل ۱۹۲۹ حبیب الاسلام مقاله به این مفاد به نشر

رسید که خوبی وبدی نسبی است، یك قوم ممکن محض به این خاطر که بعضی ازمنسوبین آن رجال برجسته بوده اند، محترم باشد لاکن حضرت علی کرم الله وجهه می فرماید که تقوی کسبی است نه میراثی. با آنهم مردم به همچو مسایل اهمیت موروثی می دهند. مقاله مذکور بعداً زندگی شاهان مشهور مثل سلطان بایزید عثمانی و اورنگزیب مغلی را مورد بررسی قرار داده می نویسد که بایزید بخاطر کشتن برادرش که بخاطر مسایل حکومتی بود قاتل قلمداد نگردید. همچنان«هنری» پادشاه انگلستان که درابتداء یکی از مشهورترین قطاع الطریقان دنیا بود بعداً در زمره مهمترین پادشاهان دنیا به حساب می آمد. به این ترتیب او میخواست مردم را قانع سازد که افتخارات موروثی مملکت ارزش اشخاص شده نمیتواند. هرکس می تواند در زندگی مصدر خدمات نیك وعالی هم گردد.

وزیر خارجه رژیم حبیب الله عطاء الحق وشیرجان برادرش برای اعاده نظم و سر وصورت دادن امور مملکتی سعی زیاد نمودند، فرمان افتتاح مجدد مکاتب که باید مطابق تعالیم اسلام باشد صادر گردید وامر شد تا عموم کارداران سابقه برسرکارهای خود بیایند و دفترها باز شود.

درتابستان(۱۳۰۸) بعد ازناکامی تلاش های مخالفین رژیم درمشرقی، مزار، هرات، قندهار، غزنی وغیره جاها حبیب الله موقف مستحکمتری داشت. شارژدافیر آنوقت جرمنی درکابل «ون پلیسن Von Plessen » در یادداشتهایش می نویسد که درکابل هیچ نوع ناآرامی احساس نمی گردد. وضع آرام وحکومت بر اوضاع مسلط است. یگانه تشویش که حبیب الله داشت محمد نادرخان بود که ازحوت ۱۳۰۷ به خوست آمده مشغول جمع آوری لشکر بود تا با حمله برکابل رژیم

حبیب الله را سقوط دهد. البته او قبلاً از طرق بچه سقاو دعوت شده بود تابه افغانستان آمده بحیث صدراعظم ایفای وظیفه نماید که شرح آن بعد ها خواهد آمد.

موقعیت ستراتیژیکی افغانستان درطول تاریخ عامل مهم درروابط این مملکت باقدرت های خارجی بوده دول استعماری روس و انگلیس بصورت همیش با درنظرداشت این موضوع سعی ورزیده اند با هر رژیم که درافغانستان روی کار آمده ویا آواره شده اند صرف نظر ازماهیت آن روابط نیك وحسنه داشته باشند.

همینکه کابل بدست حبیب الله افتید، حکومت انگلیس ظاهراً اعلان نمود که درقبال رویداد های افغانستان بیطرف می باشد. مقامات به سفیرش درکابل اطلاع داد که حکومت اعلیحضرت قصد ندارد با پشتیبانی ویا همکاری با یکی ازجوانب مدعی قدرت درافغانستان، درامور داخلی آن مملکت مداخله نماید. حکومت ماصادقانه آرزوی بوجود آمدن یك حکومت نیرومند درآن مملکت را دارد و فقط در آنوقت حاضر خواهد بود دوستی اش را با مردم افغانستان ازطریق تمدید همکاری ها ومعاوت های ممکن جهت ساختمان و انکشاف آن مملکت ثابت سازد.

اعلان بیطرفی ازطرف انگلیس بخاطر رفع دوخطر صورت گرفت: اول اینکه انگلیس ها خواستند از این طریق زمینه تبلیغات در داخل هند را از بین ببرند ونگذارند دربین قبایل شك وتردید های در دست داشتن در رویداد های افغانستان بوجود آید وامنیت آنجا مختل گردد. دوم اینکه این یکنوع اخطار به روسیه بود که آن مملکت باید خیال دست زدن درمسایل داخلی افغانستان را از سر دور سازد.

بیطرفی انگلیس تا زمانی دوام کرد که درافغانستان چندین پادشاه

ادعای سلطنت داشت. علی احمد خان درمشرقی، امان الله شاه مستعفی درقندهار، نادر درجنوبی وحبیب الله درکابل. اما وقتیکه تعداد مدعیان سلطنت کاسته شد و فقط دو رقیب باهم مسابقه داشتند انگلیس ها درموقعیت حساس قرار گرفتند. درین وقت باید جانب یکطرف را میگرفتند ورنه منافع شان را ازدست میدادند. البته انتخاب انگلیس ها ازقبل محمد نادرخان بود تا بتواند از طریق بقدرت رسانیدن او درکابل امنیت سرحدی امپراطوری شانرا تأمین و روس ها که در زمان امان الله به افغانستان رخنه نموده درموقعیت ضعیف قرار دهند. البته همکاری انگلیس با نادر یکی از عوامل عمده سقوط رژیم حبیب الله بود.

حین سقوط کابل بدست حبیب الله، هیچ یك ازسفارتخانه های ممالك خارجی مورد حمله قرار نگرفت. طرفداران حبیب الله هیچ نوع دست درازی برجان ومال خارجی ها ننمودند. او دستور داد که نفری خاص باید متوجه تأمین امنیت تمام ادارات وسفارتخانه های ممالك خارجی باشند. درعین حال او به خارجی های که درزمان رژیم سابقه بصفت متخصص و همکار و غیره آمده وفعلاً به آنها ضرورت نبود، بشرط قرضدار حکومت افغانستان نباشند اجازه خروج داد.

با آنکه کدام خطری متوجه اعضای هیچیك از سفارتهای خارجی درکابل نبود، سفارت انگلیس درکابل به اخراج خارجی ها و تخلیه سفارت های آنها اقدام نموده سفیر انگلیس شخصاً سایر سفرا را تشویق می نمود که افغانستان را ترك نمایند.

در ۲۰ فبروری ۱۹۲۹ همفریز سفیر انگلیس درکابل به عطاءالحق وزیر خارجه رژیم حبیب الله اطلاع داد که حکومت انگلیس قصد دارد سفارتخانه اش را ازکابل خارج نماید. این اقدام دولت انگلیس ضربه

مهلکی بررژیم حبیب الله بود، زیرا بیرون رفتن سفارتخانه های ممالک خارجی از افغانستان ازیکطرف عدم علاقه و دلچسپی آن ممالک با رژیم بود و ازجانب دیگر علامه ضعف وناتوانی رژیم دربرقرار نمودن امنیت داخلی که خود باعث عدم برسمیت شناختن آن ازطرف سایر دول میگردند. عطاء الحق هرقدر کوشید همفریز را قانع سازد که دولت روز بروز بر اوضاع مسلط میگردد و بعیت نامه های ولایات مختلف کشور را به او نشان داد اما سفیر انگلیس حاضر نشد از نظرش بگردد.

چون زمستان شدید و میدان هوایی کابل نسبت برف باری مسدود بود، عملی شدن این برنامه برای چند روز معطل ماند. دردو روز آینده آن«همفریز» تمام اسناد واوراق سفارت انگلیس درکابل را را آتش زد و به تاریخ ۲۵ فبروری که هوا خوب شد، تمام اعضای آن سفارت درهشت طیاره عازم پشاور گردیدند. و رحمت خان را بحیث نماینده انگلیس درکابل گذاشتند. همفریز در عین زمان این نظر را که جنگ داخلی افغانستان حد اقل برای دوسال ادامه خواهد یافت و درین مدت حیات خارجی ها خواهی نخواهی درخطر خواهد بود، پخش می نمود و سایر سفارتخانه ها را تشویق می نمود که ازاقدام انگلیس پیروی نمایند. همزمان با این تلاش ها وزارت خارجه انگلیس با وزارت های خارجه سایر ممالک درتماس شده اوضاع را نهایت زیاد خطرناك قلمداد نمود و از آن ممالك خواست لست اعضای سفارتخانه های شان درکابل را به همفریز بدهند تا درمورد اخراج آنها ترتیبات لازم گرفته شود. این اقدامات دولت انگلیس به حال رژیم جدید که درتلاش بدست آوردن شنایایی رسمی دول جهان بود، خیلی زیاد مضر واقع گردید. هیچیك ازممالك رژیم حبیب الله را بصورت«دی جور» برسمیت شناختند این اقدام انگلیس ازطرف سایر دول به منزله نیرنگ تلقی گردید. به نظر آنها دولت انگلیس میخواست

تمام سفارتخانه ها را به همین بهانه ازکابل خارج ساخته بعداً تنها آن مملکت مثل سابق درکابل سفارتخانه داشته باشد، گرچه فرانسه وایتالیا درمورد کدام انتقاد با انگلیس نداشتند اما دول ایران، روس، ترکیه والمان درین مورد نظر ومنافع خاص داشتند.

هیچ کدام ازنمایندگان خارجی خوشبین رژیم حبیب الله نبودند، با آنهم آنرا بصورت فی الواقع یا «دیفکتو» شناختند. روسیه بالشویکی با امان الله هرگونه تعاون و همکاری نمود. اعزام قوای روس تحت قوماندهٔ غلام نبی چرخی و فعالیت پیلوتهای روسی درقوای هوایی افغانستان به نفع امان الله کاملاً هویدا بود. روسیه شوروی میکوشید امان الله را که قسمت اعظم اختلافات شان با او رفع شده بود، بقدرت برساند. زیرا منافع سیاسی روسیه ایجاب می نمود که بهر صورت ممکن دست آورد هایش را درافغانستان حفظ نماید. روسیه شوروی که بعد ازسال ها تلاش توانسته بود به سطح سفارت با افغانستان روابط داشته باشد و در آنجا مراکز مخفی تبلیغاتی ایجاد نماید حاضر نبود از اقدام انگلیس دراخراج اعضای سفارتش پیروی نماید. لذا روسیه حاضر نبود به وضعیت سال های قبل از رژیم امان الله بازگردد. درآن زمان روسیه حق برقراری روابط با افغانستان را نداشت.

باوجود ده سال همکاری روس ها با امان الله وتهیه همکاری های تخنیکی و نظامی گاهگاهی، آن مملکت نتوانسته بود ازدرجه نفرت و انزجار مردم افغانستان نسبت به روس ها بکاهد. هنوز مردم اشغال پنجده را که خاك اصلی افغانها بود، ازطرف روسها فراموش نکرده بودند. سرنگونی سلطنت های بخارا وخیوا توسط روسیه شوروی درخاطره ها زنده بود. اشغال درقد و تجاوز روس ها برخاك افغانستان همه عوامل دشمنی افغانها و بالشویکی ها بود. و بالاخره طرفداری از رژیم امان الله

با خشم مردم مواجه شده بود. درجه نفرت مردم افغانستان نسبت به روس را بلند برد.

مطبوعات روسیه بصورت متواتر برحبیب الله تاخت وتاز می نمود. روز نامه های روسیه حبیب الله را نماینده انگلیس خوانده اورا متهم مینمود که بخاطر تأمین منافع انگلیس بقدرت رسیده است. مقالات متعدد در این مورد به نشر رسید که چطور حبیب الله از زیر کدام درخت سلاح بدست آورد و ازطرف کدام ملا به جهاد ضد امانی تشویق می شد. این واقعات را غبار در اثرش زیاد نقل نموده است.

روزنامه ازوستیا Isvestia در ۲۶ فبروری ۱۹۲۹«همفریز» را مسئول تمام رویداد ها قلمداد نموده نوشت«زنگی کارش را کرد» دو روز بعد همین روزنامه حبیب الله را نماینده انگلیس خوانده نوشت که هدف نهائی برتانیه کبیر تجزیه افغانستان به هند حوزه تخاصم می باشد که درنتیجه آن نیرو و توانایی آنها درجنگ داخلی را به تحلیل گذاشته قدرت مقابله ازهند برتانیوی وامپریالیزم انگلیس را از دست خواهند داد.

خوف بیشتر روس ها این بود که مبادا حبیب الله بعد از استحکام سلطنت اش با امیر سیدعالم پادشاه فراری بخارا وابراهیم بیگ همدست شده بر بخارا حمله نماید. همچنان روس ها امکانات نزدیکی و دوستی حبیب الله را روی علایق نژادی با تاجك های ماورالنهر پیش بینی نموده آنرا خطر جدی برای استعمار شان درآسیای میانه تلقی می نمودند.

روس ها ازنگاه تیوریکی نیز با حبیب الله دشمن بودند. بالشویکی ها با عقیده خود دوره های تاریخی رژیم امان الله را مترقی ترمی پنداشتند. به نظر روس ها رژیم لیبرال و بورژوازی امان الله نسبت به حکومت حبیب الله که خود را خادم دین خوانده بود، بیشتر مورد قبول

بود لذا شبکه های تبلیغاتی روسیه رژیم حبیب الله را نماینده تاریکی های قرون وسطی قلمداد نموده وآنرا ارتجاعی خواندند آنها رژیم جدید را یك اتحاد فیودال ها خوانده آنرا آله دست استعمار انگلیس معرفی نمودند.

درمجموع موقف روس ها درقبال رویداد های آنزمان افغانستان خصمانه بوده وحاضر نبودند سقوط رژیم امان الله قبول نمایند وقیام مردم را اعتبار ملی بخشند. بلکه انگلیس را یگانه عامل آن می دانستند واین هم به خاطری بود که هرنوع تحول به نقص منافع تحول به نقص منافع ستراتیژیکی روس ها بود.

گرچه روس تمام اعضای سفارت شان را ازکابل خارج نساختند اما لیونایدستارك سفیر کبیر روسیه درکابل در اواخر سلطنت حبیب الله به روسیه فراخوانده شد، عوض اش کرنیل رکس Colone Ricks را بحیث چارج دافیر به کابل گذاشت.

ترکیه وآلمان طبعاً طرفدار امان الله بودند زیرا این دومملکت نیز بخاطر حسن نظر امان الله نسبت به این ممالك توانسته بودند سفارتخانه درکابل داشته باشند. اکثریت همکاران فنی و متخصصین خارجی را که امان الله استخدام نموده بود تبعه این دومملکت بودند.

ترکیه درقسمت اصلاحات عسکری و تهیه نظامنامه ها نقش اساسی داشت. منافع ترکیه عثمانی در طول جنگ جهانی اول در افغانستان که به دروازهء هند مسمی گردیده بود، مهم وحیاتی بود و ارزش آن برای ترکیه جدید هم کمتر از آن نبود. ترکیه ازطریق هواداران اش بر افغانستان مسلط بود ومنبع تمام افکار جدید که باعث غوغا گردید، بحساب می آمد. دسته جوانان افغانستان و جوانان ترکیه که تحت قیادت اتاترك به قدرت رسیدند، همنظر و همفکر بودند، لذا اتحاد وهمبستگی

شان طبعی بود. بعد از آنکه امان الله به ترکیه رفت وبا مصطفی کمال ملاقات نمود، روابط مملکتین بیش ازپیش نیك وحسنه گردید. مصطفی کمال به امان الله توصیه نمود که باید برای پیروزی اش درتطبیق برنامه ها بنیه نظامی اش را تقویت نموده تعداد لشکر را ازدیاد بخشد. به همین خاطر در پنجم جنوری ۱۹۲۹ هیئت نظامی ترکی تحت ریاست جنرال کاظم بیگ به قندهار رسید، در این وقت امان الله از سلطنت خلع شده بود. این واقعه برای ترك ناگوار تمام شد.

به همان اندازه که مردم از امان الله ناراض بودند از ترك ها نیز شکایت داشتند. حضور مشاورین نظامی وحقوقی ترکی با اختیارات نامحدود برای قدرت طلبان دربار و دسته های مخالف طرزی خوش آیند نبود. همچنان وضع قوانین ونظامنامه های برای مردم تعداد کثیری ازمردم با ترك ها بخاطر اینکه خلافت را از بین برده رژیم «سکیولرستی» را درمملکت شان رویکار نموده اند دشمنی داشتند.

باوجود همه این مخالفت ها یوسف حکیم بیگ سفیر ترکیه درکابل تصمیم گرفت که درافغانستان باقی بماند. حبیب الله هم تمام کاروایی های ترك هارا نادیده گرفته روابط اش را با تارکیه قطع نکرد زیرا او به شناسایی دول خارجی ها ضرورت مبرم داشت و میخواست بهرترتیب شود شناسایی «دیجور» وقطعی ممالك خارجی را بدست آرد.

جرمن ها برخلاف سایر ممالك روی انگیزه های اقتصادی افغانستان را ترك نگفتند. حکومت «ویمار Weimar» آلمان که تازه به افغانستان مبلغ شش ملیون مارك قرضه داده بود، حاضر نبود صحنه را ترك گوید. علاوتاً عدهء کثیر ازفنکاران المانی درکابل بودند و نمی خواستند افغانستان را ترك نمایند. بنا براین «فیگل Feigel» وزیر مختار آلمان

درکابل به وظیفه اش ادامه داد و همینکه او دچار مریض گردید «ون پلین Von Plessen » جاگزین او گردید.

بصورت عموم دور روابط خارجی افغانستان دو رقیب استعماری روس و انگلیس از اهمیت بیشتر برخوردار بوده و نوع روابط ذات البینی آنها براوضاع داخلی افغانستان اثر مستقیم داشته. سایر ممالك که ازهمجواری افغانستان دور بوده اند عوامل مهم بحساب نمی آمدند.

حکمرانان افغانستان درقن بیست درك نمودند که همین دومملکت باعث ناآرامی های داخلی افغانستان بوده اند لذا درپی برقراری روابط با آن ممالك که از نقطه نظر ستراتیژیکی نمیتوانند چیزی از افغانستان بدست آرند، شدند. به همین خاطر فکر دوستی به آلمان، فرانسه، ایتالیا وغیره از زمان حبیب الله وبعداً امان الله شدت یافت تا بتوانند از اینطریق حضور روس وانگلیس را در افغانستان تعدیل بخشند. همچنان استفاده از قدرت مالی و تخنیکی ممالك سوم وچهارم که منافع سیاسی کمتری در افغانستان داشتند سهل تر بود.

حوادث سمت جنوبی:

حبیب الله بعد از فتح کابل درپی تحکیم قدرت اش در سایر نقاط مملکت برآمد. درهرجا زد وخورد های بین اقوام وقبایل درجریان بود. مخصوصاً در سمت مشرقی که علی احمد خان تمام اقوام را بجان هم انداخته بود. به نظر او یکی از راه های که می توانست به این زد وخورد ها پایان دهد دعوت و جلب همکاری محمد نادر بود که در شهر نیسNice(درجنوب فرانسه) زندگی می نمود. لذا عبدالعزیز خان سابق سفیر افغانی در روم، ایران و احمدشاه خان را نزد او فرستاده از او

خواهش نمود که به کابل آمده دراعاده نظم ملی همکاری نماید. عبدالعزیز مامای محمد هاشم و سرداراحمدشاه پسرکاکای نادربودند. آنها درششم فبروری (۱۹۲۹) به پشاور و از آنجا ذریعهء قطار آهن به بمبئ رفتند. در همان روزیکه این دونفر ازبمبئ عازم فرانسه بودند(نهم فبروری) سه برادر از بندر مارسیلی Marseille فرانسه ذریعه کشتی طرف افغانستان حرکت نمودند. آنها در راه ازهم رد و بدل شدند وقبل ازملاقات هیئت اعزامی حبیب الله روی برنامه ای آمدنی بودند اما بخت با آنها یاری نموده اعزام این هیئت باعث شد که ارتباط او را با انگلیس تحت الشعاع قرار دهد. چون بچه سقاو شخص بی سوادی بود به عواقب همچو اقدامات توجه نداشت. این بزرگترین اشتباه بود که او مرتکب شد.

درسیزدهم فبروری وایسرای هند به پیل Viscount Peel صدراعظم انگلستان نامه نوشته اظهار نمود: بصورت عموم من فکر می نمایم برخلاف تبلیغات که برضد ما براه افتیده واقعات به نفع ما صورت میگیرد. امید وارم«نادر» را بدون بلند شدن سر وصدای ضد انگلیس دراینجا دریابیم ویقیناً وضع طوری معلوم میشود که او مورد قبول همه واقع خواهد شد. حتی بچه سقاو هیئتی برای دعوت او فرستاده است که البته درآینده ما میتوانیم به این استناد خود را تبرئه نماییم که درماجرا دست نداشته ایم.(۱)

محمد نادر و برادرانش(محمد هاشم وشاه ولی) در ۲۳ فبروری ذریعه کشتی انگلیس(قیصر هند) با داشتن ویزای سیاسی به بندربمبئ رسیدند.(۲) اوشان ازطرف فریك مامور اعزامی هند برتانیوی استقبال

1- Fire in Afghanistan, p. 501-2
2- Reform and Rebellion in Afghanistan, p. 182.
From: Secret Telegram from Foriegn office , Kabul, No. 32 Feb. 2,1992.

گردیدند. درعین حال تلگرامی ازطرف وایسرای هند عنوانی محمد نادر به بمبئ مخابره گردیده طی آن ازاینکه او خود نتوانست ازمهمانان عزیز استقبال نماید معذرت خواسته شده بود. محمدنادر چند روز دربمبئ باقی ماند تا اوراق را که باید درین قبایل پخش شود، چاپ ویا خودحمل نماید.

محمد نادر ازطریق دهلی عازم پشاور شد و درآنجا با «همفریز» سفیر سابق انگلیس درکابل وعلی احمدخان ملاقات نمود. محمد نادر وهمفریز پنج سال قبل درکابل باهم دیده بودند. آنها ازهمان آوان با هم دوستی وصمیمیت داشتند.

عطاء الحق وزیر خارجه رژیم سقاو به «همفریز» درپشاور تلگرام نمود که محمد نادر را ذریعه طیاره به کابل بفرستند تا بصفت صدراعظم افغانستان وظیفه وطن دوستی اش را انجام دهد. خود وزیر خارجه میدان هوایی شیرپور را با بیرق های افغانستان مزین ساخته بود تا ازمحمد نادر شخصاً پذیرایی نماید، اما تلاش های او جایی را نگرفت. محمد نادر با تصمیم قبلی اش می دانست چه کند. او به «R.R. Maconachei» ماکوناکی، نماینده سیاسی انگلیس درکرم ملاقات نموده بعد ازمذاکرات مفصل به سمت خوست روان شد. ماکوناکی بعد ها اولین سفیر انگلیس در دربار محمد نادر مقرر گردید.

وقتیکه محمد نادر درپشاور بود، نامهء امان الله نیز برایش رسید و به او امر نمود که باید به قندهار بیاید.

عزیزان من محمد نادر، محمد هاشم وشاه ولی!

من متیقنم که دراخبارات مطالعه نموده اید که چه بلا و مصیبت از اثر شورش سنگوخیلی های شینوار که بعد ها سایر اقوام نیز با آنها

پیوستتند، برسر افغانستان نازل شده. من فکر می کردم که این مصیبت با استعفای من دفع خواهد شد، لذا معین السلطنت را درکابل گذاشته خود به قندهار آمدم. چون معین السلطنت قوای در اختیار نداشت مجبوراً کابل را برای بچه سقاو و سایر معاندین گذاشته خود بقندهار آمد.

درقندهار مردم من را مجبور نمودند که دوباره اعلان پادشاهی دهم ومعین السلطنت هم به نفع من استعفی داد. بدینوسیله به شما اطلاع می دهم که قوای نظامی قندهار ازمن پشتیبانی می نماید و قوتهای که ازمردم هرات و قندهار تشکیل یافته عازم غزنی اند. من ذریعه تلگراف اطلاع یافتم که شما درهند هستیند لذا به شما فرمان میدهم که ازطریق چمن به قندهار بیایید اگر ازاینطریق ممکن نباشد ازکدام راه دیگری ازراه های جنوبی به قندهار بیایید.

جنرال به همچو نامه ها ودعوت ها اهمیت نمیداد. او در (۷) مارچ ازپشاور به کرم رفته مدتی با ماکوناچی زندگی می نمود. نماینده سیاسی انگلیس درکرم حین مذاکرات اش با محمد نادر به او اطمینان داد که قبایل مشرقی و جنوبی رهبریت اورا می پذیرند وحاضر اند اورا به صفت امیرشان انتخاب نمایند. محمد نادر از«ماکوناکی» پرسید که موقف روس دراین شورش چیست؟ او درجواب گفت که روس ها نمیخواهند هند بصورت علنی درگیر ماجرا شوند اما آنها پول فراوان ازطریق افراد و تجار به امان الله می پردازند تا منبع اصلی پرداخت پول مخفی بماند. البته انگلیس ها هم چنین کار را می نمودند. کمك های انگلیس به محمد نادر از طریق یك نفر از تجار مشهور هندی بنام«حکیم» صورت میگرفت.

حبیب الله منشی خاص اش(شاه محمود برادر محمد نادر) را قبلاً به سمت مشرقی اعزام نموده بود تا اختلافات ذات البینی اقوام را که

ذریعه علی احمد خان شدت یافته بود و دست مردم بخون برادر رنگین بود، حل و آنها را به بیعت دعوت نماید. وقتیکه محمد نادر به کرم رفت، حبیب الله بار دیگر کوشید با او مفاهمه نماید. شاه محمود با یك بسته ازخشت های طلا و یك مشت پول به پاره چنار نزد محمد نادر رفت ونامه حبیب الله بچه سقاو را به او تسلیم داد. اما نادر این دعوت را نیز قبول نکرده برادرش را وظیفه داد تا همراه محمد هاشم با اقوام سمت مشرقی درتماس آید.

درهشتم مارچ ۱۹۲۹ یا ۱۹ حوت ۱۳۰۷هـ ش محمد نادر وارد خوست گردید. در این وقت حکومت ونظام دولتی از قبل منحل شده بود. اقوام وقبایل دربین شان اندکی کشیدگی داشتند اما قیام عمومی برضد دولت برپا نشده بود زیرا آنها درسال ۱۹۲٤ تلفات زیاد دیده وشدیداً سرکوب شده بودند. این بار در انتظار بودند تا ازضعف دولت بصورت کلی مطمئن گردند. اولین منطقه که به قیام دست زد، اهالی چمکنی بود. آنها باراول در سوم قوس ۱۳۰۷ بر چهاونی عسکری حمله نمودند اما عساکر تسلیم نشدند. چون پایتخت شدیداً تحت فشار بود کدام کمکی به آنها نرسید، ناچار درپانزدهم جدی تسلیم لشکرمردم محلی شدند.

خبرهای مشرقی وسقوط چهاونی چمکني، مردم جنوبی را تشجیع نمود. دومین منطقه که دست به قیام زد، اهالی جاجی بود. اقوام حسن خیل واحمدخان به اتفاق قوم های مجاور برمرکز حکومتی وعسکری علی خیل هجوم برده آنرا به تصرف خویش درآوردند.

درگردیز مردم محلی سعی بر این داشتند که نظم عمومی را مختل نسازند. چندین وفد از اقوام دور وپیش به گردیز آمده از آنها به قیام دعوت نمودند اما آنها موافقت ننمودند.

وقتیکه خبر سقوط پایتخت به تمام نقاط مملکت رسید، مردم گردیز به حیرت افتادند که سقاو کیست؟ آیا او حقیقتاً چنانچه حکومت امانی معرفی نموده بود، یك نفر دزد وراهزن است؟ یا اینکه به راستی یك عجیبه زمان؟

درین وقت محمدصدیق کوهستانی(برادر شیرجان رکن اعظم و وزیر دربار حبیب الله) رئیس کل قوای جنوبی حکومت امانی بود. محمد صدیق به گرفتن بیعت بنام حبیب الله خادم دین رسول الله به فعالیت آغاز نموده بعد از تلاش های زیاد توانست بعضی ازنماینده های قوم های سلیمان خیل، جدران و طوطاخیل را به کابل بفرستد. همچنان نماینده قوم احمدزایی ها به گردیز آمده از آنها درخواست ارسال نماینده به کابل واعلان بعیت به حبیب اله نمود. این موضوع و مسئله تقسیم سلاح جباخانه ای حکومتی بین گردیزی ها و احمدزایی ها تا دیر زمان مورد مناقشه بوده سبب تفرقه و جنگ های زیادی گردید.

وقتیکه محمد نادر وارد خوست شد، فقط چهار روز برای عید فطر باقی مانده بود. محمد نادر ازطرف نورمحمد خان غند مشر ومحمد خان غند مشر ومحمد سرورخان حاکم اعلای خوست استقبال گردید، ایام عید فرا رسید و زمینه ملاقات با اقوام وقبایل مساعد شد. محمد نادر باحیله ونیرنگ خاص به تبلیغات ضد سقاوی شدت بخشیده آنها را به اتحاد وهمکاری درمقابل سقاو زاده ورژیم اش دعوت می نمود. چون حکومت مرکزی وجود نداشت اقوام وقبایل مخالفت های دیرینه شانرا رویکار نموده بین هم درجنگ وجدال بودند. قوم وزیری های مهاجر که از زمان استقلال افغانستان به خوست آمده بودند، یا اقوام منگل وعلی شیر بر سرزمین های که حکومت برای شان بخشیده بود، نزاع داشتند. محمد نادر خان به

خاطر اینکه توانسته باشد همکاری آنها را بدست آرد، فوراً بین آنها صلح نموده قوم وزیر مهاجرت را قبول کرد که(از این زمین ها وتمام حقوقیکه در آنها داریم صرف نظر کرده ازاینجا خارج می شویم.)

چون این مسئله به نفع سیاست نادر، فیصله شد، هواداران او علی الفور مسئله بیعت وهمکاری با او را مطرح نمودند. اقوام مذکور هم بعد ازگرفتن تعهدات از محمد نادر همکاری شانرا اعلان نموده عزم کردند که حکومت تاجك را که همه اورا دزد و رهزن معرفی نموده بودند، بر اندازند. کارها تقریباً تمام شده بود، تنها دومشکل هنوز مطرح بود: یکی آنکه ازکدام راه باید رفت ودیگر اینکه با کدام اقوام حرکت نمود. بالاخره قرار براین شد که محمد نادر با عدهء از جدرانی ها ازراه جدران و شاه ولی خان به همراهی قوم منگل از طریق دره منگل برگردیز حمله نمایند. و شاه محمود از راه جاجی خودرا به لوگر برساند.

دفعتاً بین اقوام صبری ومنگل برسر تقسیم سلاح ومهمات جنگ درگرفت. همچنان فردای آن(٥حمل) بین دوجناح قوم جدران یعنی دری خیل وقوم ببرك برسر همین موضوع جنگ بوقوع پیوست. درهمین روز چهاونی خوست توسط عده از اقوام چور شد. این حوادث همه قصدی بود. عدهء از مردم میخواستند که از اجرای برنامه های محمد نادر ممانعت بعمل آورده با محمد صدیق فرقه مشترکه بخاطر تحکیم سلطنت حبیب الله درجد وجهد بود همکاری داشتند.

محمد صدیق با سلوك نیك که بامردم نموده بود، طرفداران زیادی درسمت جنوبی داشت. باهمه مشکلات وموانع که بر سر راه بود، قوای محمد نادر بتاریخ هفت حمل عازم گردیز گردید. او درطول راه به مخالفت های شدید وحملات متواتر مردم دری خیل زرمت، سر روضه و

کتواز مواجه گردید. گویا متحد ساختن تمام اقوام و سوق آنها دربرابر حبیب الله کار سهل هم نبود. زیرا آنها از رژیم امانی سخت رنجیده بودند و محمد نادر را هم یکی ازهمان مهره ها میدانستند وحاضر نبودند به تبدیل اشخاص اکتفاء نمایند عده‌ء دیگری هم چنین فکر می نمودند که نادر به نفع امان الله دست به فعالیت زده میخواهد اورا دوباره برتخت بنشاند اما آنها از این ناخبر بودند که او ازطرف خطرناکترین استعمار بین المللی ماموریت داشت.

قوای نادری که ازیك تعداد اقوام وچند قطعه عسکری حکومتی متشکل بود، در۲٤ حمل به ابراهیم خیل به فاصله چهار کروهی گردیز رسیده دربالاده مرکز گرفتند. در آنجا هم زد وخورد های شدید داخلی بوقوع پیوست که باعث پریشانی خاطر محمد نادرخان گردید.

دربیست ونهم حمل طیاره ای ازکابل آمده اوراق چاپی حاوی پیام حبیب الله را برشهر گردیز فرو ریخت. اوراق مذکور محمد نادر و امان الله را دریك ردیف قرار داده آنها را عمال خارجی و طرفداران نظریات غرب معرفی نموده بود و برای اثبات قولش سکونت شش ساله محمد نادر درفرانسه وزندگی قبلی اورا درشهر دیره دون هند دلیل آورده بود. در همین اثناء طیاره مذکور سقوط نمود.

در روز های که محمد نادر و شاه ولی در پکتیا مشغول جمع آوری لشکر بودند، شاه محمود درننگرهار همین ماموریت را داشت. درننگرهار محمد گل خان مهمند رئیس کل قوای سمت مشرقی ازقبل با محمد نادر ارتباط داشت وطبق دستور او کار میکرد. محمد گل خان مهمند خود یکی ازمخالفین امان الله بود و نمیخواست به نفع رژیم او کار کند. چنانچه درقیام مردم شینوار تذکر یافت که او عوض اینکه عملاً کدام

اقدامی نموده ازقیام مردم جلوگیری نماید به بهانه اخذ دستور ومشورتهای لازم عازم کابل گردید. عده‌ء ازگماشتگان او درغیابش حتی به تشویق مردم می پرداختند. وقتیکه او ازکابل برگشت قیام مردم شدت یافته بود.

شاه محمود ومحمد گل مهمند بعد ازتلاش های زیادی توانستند عده‌ء از اقوام را باخود همنوا ساخته آنها را آماده فرستادن وفدی به جنوبی نمایند. به تعداد یکصد وسی نفر ازاقوام مشرقی به سرکردگی محمد گل خان بتاریخ ۳۰ حمل وارد جنوبی شدند. این واقعه خیلی مهم وتاریخی تلقی گردید زیرا بار اول بود که عده از اقوام این دو سمت باهم به تفاهم رسیده یك هدف مشترك برای شان تعیین می نمودند.

در ایامیکه محمد نادر مشغول جمع آوری قواء و ایجاد تفاهم در بین اقوام جنوبی و مشرقی بود، حبیب الله هم جداً درپی تلاش استحکام رژیم اش برآمد. روز سوم ثور بود که میرغوث الدین خان که چندی قبل با محمد نادر بیعت نموده بود، آمده ورود لشکرحکومت را به التمور اطلاع داد. محمد نادر به سرکردگی قوایش بطرف تیره حرکت کرد. ولی به گردیز رفت تا به تنظیم امور اداری و بوجود آوردن یك مرکز بپردازد ووفد مشرقی هم به این قصد که باید از آن سمت برکابل حمله نمایند رخصت شد.

محمد ناصر اطلاع یافت که لشکر سقاوی درمنطقه درویش در نزدیکی پادخواب شانه لوگر متمرکز گردیده است لذا او بعد از عبور ازکوتل تیره بطرف چرخ لوگر رفت. میرغوث الدین احمد زائی که درابتداء با امان الله همکار بود وبعداً مخفیانه با حبیب الله بچه سقاو تعهد داشت، نیز با محمد نادر همراه بود. او به بهانه اینکه با مردم چرخ روابط نیك ندارد، به آنجا نرفت. گویا او نقشه ای باخود داشت. لشکر

سقاوی که دردرویش بود ، تحت فرماندهی« بنین بیگ » افسر بزرگ سقاوی قرار داشت.

جنگ درپنجم ثور بین یك قطعه قوای سقاوی واحمدزائی ها درشاه مزار لوگر آغاز یافت. چون سلاح ومهمات کافی دراختیار لشکرقومی نبود ، به شکست مواجه شدند. البته علت اصلی شکسبث مصنوعي، میرغوث الدین بود ، زیرا حبیب الله به میرغوث الدین منصب نایب سالاری وعده نموده بود و هم مقادیر هنگفت کمك ها به او داد. محمد نادر با مشاهده این حالت وشکست به طرف گردیز فرار نمود. او درطول راه مورد حمله قوم تغر قرار گرفته نزدیك بود اسیر گردد ، اما با عجله تام گریخت.

محمد نادر با قوای باقیمانده اش عقب نشینی نموده به «سجنگ» رفته درآنجا مرکز گرفتند. قوای فاتح« بنین بیگ » بعد ازحصول خاطر جمعی ازطرف چرخ، دبر و درویش متوجه خوشی شده آنرا از تصرف قوای شاه محمود برادر محمد نادر خارج ساخت. شاه محمود قبلاً مؤظف بود ازطریق جاجی به لوگر رفته قوای دشمن را ازعقب مورد حمله قرار دهند. اما نسبت عدم ارتباط منظم این نقشه عملی نشد.

لشکر متشتت جنوبی که عدهء آن خیلی محدود بود ، درسنجگ که درحوالی میرزکه واقع است، مرکز گرفته بود. هرقدر افراد از اقوام را که محمد نادر بدور خود جمع نموده بود ، پراگنده شد. حالت یأس وناامیدی حاکم است باید دوباره اقدام ولشکر جمع نمود.

مردم جرأت را از دست داده بودند، و حاضر نمی شدند با نادر خان تعهد قطعی نمایند که بااو در اسقاط رژیم حبیب الله همکاری خواهند کرد. اما محمد نادر با نیرنگ خاص دریکی از اجتماعات مردم حکومت

حبیب الله را بیش ازحد مضر وخطرناك معرفی نموده چنین وانمود ساخت که حبیب الله بعد ازاستحکام سلطنت اش اقوام جنوبی را بدون انتقام نخواهد گذاشت. لذا بهر ترتیب که می شود باید از بین برود.

درهمین وقت محمد صدیق خان فرقه مشر که بعد ازشکست لشکرنادر به کابل فرار نموده بود، دوباره دررأس لشکر بزرگی به سمت جنوبی آمده تا با محمد نادر مقابله نماید. به محمد صدیق منصب ریاست تنظیمه جنوبی ونایب سالاری داده شده بود. همزمان ورود محمد صدیق به دریش، فقیر محمد خان احمدزائی به نفع حبیب الله به تبلیغ پرداخته اقوام جنوبی را به بیعت دعوت می نمود وبه آنها می گفت که آنچه محمد نادر وبرادرانش درباره حبیب الله میگوید همه دروغ وبی اساس می باشد. آنها نباید فریب گفته های او را بخورند.

وقتیکه حبیب اله از وضع متشتت جنوبی وشکست محمد نادر اطلاع یافت، مولوی عبدالطیف یکی از مهاجرین هندی را نزد محمد نادر فرستاده اورا به بیعت دعوت نمود واز او خواست که بخاطر ارضای هوس اش به برادر کشی ها شدت نبخشد. اما محمد نادر این دعوت را نپذیرفت ونماینده حبیب الله را رخصت نمود.

چندی بعد حبیب الله باردیگر هیئتی نزد محمد نادر فرستاده از او خواست ازعزم اش منصرف گردد. هیئت دومی عبارت بود از علی شاه خان، اسدالله برادر امان الله، و مولوی عبدالطیف. اسدالله که خواهرزاده محمد نادر می شد به مامایش پیشنهاد صلح با حبیب الله نمود اما محمد نادر حاضر نشد به این کار دست زند لذا هیئت ناکام و عده، از آنها به کابل مراجعت نمود.

درایامیکه محمد صدیق خان دررأس قوای بزرگی به سمت جنوبی

اعزام شد، سایر مدعیان سلطنت ازمملکت خارج شده بودند. مزار، هرات، قندهار، مشرقی، کابل همه بدست حبیب الله بود. لذا خواست با اعزام این قوای بزرگ مسئله جنوبی را یکطرفه نماید. چون تلاش صلح خواهانه حبیب الله اثری نبخشید، محمد صدیق به اهالی گریز اخطار داد که اگر فوری تسلیم نشوند، مورد حمله قرار خواهند گرفت. همان بود که گردیز مورد حمله لشکر حکومت قرار گرفت.

قوای حکومتی تا شهر گردیز پیشرفته تمام نقاط حساس و قلعه های مستحکم را تسلیم شدند. اما بعد از اندك مدت به عقب نشینی مجبور شدند. محمد صدیق که درین محاربه جراحت برداشته بود، به سهاك رفته درآنجا مرکز گرفت.وقتیکه حبیب الله از شکست محمد صدیق خبر شد، خود در رأس قوای کومکی به طرف جنوبی حرکت کرده خواست آخرین رقیب آشتی ناپذیرش را خود ازپا در آورد. حبیب الله راساً بطرف کوتل تیره رفت تا در آنجا سنگر گرفته شهر گردیزرا مورد حمله قرار دهد، اما او هنوز به سنگر نرسیده بود که ازطرف عدهء ازاقوام محاصره شده مجال حمله برگردیز را نیافت لذا با چالاکی عجیبی فرار نموده ذریعهء موتر خودرا به کابل رسانید.

این پیروزی غیر مترقبه برای محمد نادر مفاد زیادی نمود. باردیگر او امیدوار گردید، علی الفور ازموقع استفاده کرده اقوام را دعوت نمود تا پلان حمله و پیشروی را بسنجند. درین وقت دو مشکل مطرح بحث بود: یکی خیال حمله بر سهاك که محمد صدیق خان درآنجا مرکز گرفته بود، و دیگری فکر هجوم برکابل. اما قبل ازهمه تصمیم براین شد که باید برسهاك حمله نمود. جنگ به شدت دوام داشت که قوای تازه دم سقاوی به لوگر رسید. این قوای کومکی به سرعت تمام خودرا به سهاك که درچند

کیلومتری گردیز واقع است رسانید. لشکر اقوام منگل احمدزائی وطوطاخیل را که دراین وقت به طرفداری محمدنادر می جنگیدند، منهزم ساختند. اهالی سهاك پیش قدمی کرده تاحدود رباط سرکاری که تقریباً دوکیلومتر ازگردیز فاصله دارد رسیدند. شاه ولی خان که قومانده قوای اقوام مذکور را عهده دار بود، نامه به محمد نادر در سجنگ فرستاد، صحنه های تاثر وشکست قوای اش را چنین بیان داشته است:

باکمال تأسف عرض میکنم که در نتیجه محاربه بی سروپا وبی انتظامیکه اقوام دربین خود جاری کرده بودند، گردیز درمعرض خطر است ودر این دقیقه های که این سطر هارا می نویسم خطرسقوط دقیقه به دقیقه نزدیك شده می رود اگرچه من یك یا دوساعت قبل باید گردیز را میگذاشتم ولی چون درپیش روی خود یك منظره رقت آور دارم وآن عبارت ازهجرت نمودن اهالی گردیز از مسکن های خود شان می باشد که منتهـا مرا محزون می سازد.... مهاجمین لحظه به لحظه خودرا به گردیز نزدیك و مدافعین که میجنگند قدم بقدم سر ازامروز صبح پس شده می روند.[۱]

درهمین گیر ودار محمد نادر بطرف جاجی رفته خواست آن اقوام را متحد و ازقوت شان استفاده بعمل آرد. بعد ازمذاکرات طولانی یك لشکر ازاقوام جاجی تحت قومانده شاه محمود طرف دوبندی رفت ویك وفد به گردیز تا پلان جنگ را متفقاً ترتیب دهند. مهمتر از همه اینکه معاهده ای به شرح ذیل بین اقوام درحاشیه قرانکریم تحریر وبه امضاء رسید که ازهر حیث دارای اهمیت بود:

ما اقوام منگل، احمدزائی، جاجی، گردیز دربین خودها مدعی داری

---

(۱) نادر افغان ۴۹۳، برهان الدین کشککی.

نداشته ومتفقاً باتفاق دیگر اقوام افغانستان برای پیدا شدن و انتخاب یك پادشاه صحیح عمل میکنیم. ملك وزیر خان جاجی را به منزله حاکم وسرکرده ما اقوام انتخاب می نمائیم واز هرطایفه به تعداد ۴۰ نفر بزیر دستی حاکم مذکور مقرر می کنیم تا لشکر اقوام را جمع آوری نمایند و هر فرد و هر قوم با احترام به اوامر سردار والا سپه سالار صاحب مکلف می باشد. اگر کسی از این عهده تخلف نمود، به دادن سه هزار روپیه جریمه مجازات خواهد شد. علی هذا اگر کسی به مال ویا جان دیگر تعرض نماید قیمت مال دوچند از او گرفته خواهد شد واگر به جان تعرض نمود قصاص می شود.

یك تعداد لشکر از عموم اقوام برای محافظت گردیز تعیین شده باقی یك لشکر عمومی دیگر با لشکر جاجی که زیر قیادت جناب جرنیل صاحب شاه محمود خان آقا است می فرستیم. اگر کسی خلاف این عهد رفتار نمود، کلام خدا خصم او باشد.

(امضای عموم نماینده های اقوام)

این رویداد موفقیت بزرگی برای محمد نادر بود، زیرا او تا حال با همه تلاش هایش نتوانسته بود در برابر حکومتی حبیب الله به کدام پیروزی نایل آید. اما ازاین به بعد امید پیروزی اش بیشتر گردید.

درسمت مشرقی هم نزاع و کشمکش بین اقوام وقبایل آنجا به شدت دوام داشت تا آنکه درششم شوال جرگه ای به اشتراك سران اقوام افتتاح و درنتیجه آن(۹) ماده ذیل فیصله گردید:

۱- احدی ازاهالی مشرقی بدون جرگه ومشوره اقوام به کابل رفته نمی تواند. هرکه نزد بچه سقاو به مشوره رفته بود، پنج هزار روپیه ناغه قومی ر. اداء خواهد کرد.

۲- اموالیکه درانقلاب تاراج شده آنرا علماء بمواعظه نصایح وقوه ملی به حقدار آن مسترد سازد.

۳- یك جرگه اقوام مشرقی نزد سردارمحمد نادرخان سپه سالار بغرض اتحاد با اقوام جنوبی برود.

٤- آنچه منازعات بین افراد قبایل است، ازامروز معطل باشد. من بعد هرکه برعلیه برادر دیگر اقدام کرد مال وجان او راتلف کرد علاوه بررضیه حقدار وقصاص قتل ناغه سنگین قومی را اداء نماید.

٥- درغایت اتحاد با اقوام جنوبی یك جرگه اقوام مشرقی به کابل خواهد رفت تا با نماینده های سایر اقوام وطن در ضمن لویه جرگه که درخصوص انتخاب امام(پادشاه) به اصول صحیح مذاکره نماید.

٦- هرکه ازسواد جرگه عدول نماید مبلغ پنج هزار روپیه ناغه قومی را تادیه خواهد کرد.

۷- مرکز اقوام مشرقی خوگیانی تعیین شده.

۸- برای ریاست اصلاحات مشرقی، جناب سردارمحمد هاشم خان انتخاب شدند و مقرر شد که قرارهدایت جناب شان راه وحدت خودرا خواهیم پیمود.

۹- جناب نایب سالار صاحب مرکز خود را درخوگیانی اتخاذ فرمایند وبرای حل وفصل منازعات تکلیف دوره را هم گوارا بفرمایند.

جرگه هده براین(۹) مواد تقرر گرفت وبرای شش ماه سنگ تعهدی گذاشتند. بعد از آن قبایل رخصت شدند.

گرچه جرگه مذکور اصلاً برای رفع منازعات اهالی مهمند وسرخ رود تشکیل شده بود، اما محمد هاشم خان با زرنگی عجیبی از آن بهره برداری سیاسی نموده تمام مواد قرارداد را طوری ترتیب داد که گویا دیگر

هیچ مسئله نیست مگر اینکه برانداختن حکومت سقاو.

چون این قرار داد جوابگوی نیازواقعی مردم نبود، نمی توانست با تحریر اوراق کاغذ مشاجرات مردم را حل وفصل نمود. اطلاع رسید که بین پاینده محمد خان جبار خیل وحاجی سعیدالله خان مستی خیل درسرخ رود منازعه شدید جاری است چنانچه ۱٤ نفر جوانان دراین حادثه کشته شدند. ازخوانین مهمند اطلاع رسید که مادرجرگه هده حاضر نبودیم لذا تمام مواد قرارداد مورد پسند ما نمی باشد. همچنان بین قریه دولت شاهی وحاجی دولت خان جنگ های خونین واقع شد. به همین ترتیب نزاع مردم سرخ رود خوگیانی.

بهرصورت، افسون هاشم خان کاری افتاد وعده، از اقوام حاضر به همکاری شدند. عده، ازمردم حاضر شدند به جنوبی رفته ازهمکاری خود به محمد نادر اطمینان دهند و در بین اقوام دو سمت اتحاد به میان آرند. هنوز وفد مشرقی درجنوبی بود که خبر فرار امان الله شایع گردید. این اطلاع برای محمد نادر وبرادرانش خیلی مفید واقع شد، زیرا آنها متیقن گردیدند که با بوجود آوردن اتحاد بین اقوام سرحدی خواهد توانست به سهولت حکومت حبیب الله را براندازد.

اندکی بعد تر وفد مشرقی ازجنوبی بازگشت وبه تبلیغات آغاز نمودند که بین اقوام جنوبی اتحاد کامل بوجود آمده ومردم مشرقی باید باهم متحد شوند که برکابل حمله نمایند. درهمین اثناد بود که وفد مردم جنوبی ازطرف شاه محمود به مشرقی رسید تا دربین لشکر کشی ها هردو سمت هم آهنگی بوجود آید. درین زمان محمد نادر درسجنگ و شاه ولی درگردیز ازقوای سقاوی شکست خورده بود وضع جنوبی نامطمئن بود.

عده، ازمردم خوگیانی بعد ازمفاهمه بامحمد هاشم درقدم اول طرف

کابل حرکت نمودند. آنها از تیزین حرکت وخودرا به چکری کابل رسانیدند. درحصهء منارچکری جنگ شدید بوقوع پیوست که درابتداء لشکر مشرقی موفق بود اما بعد ها به شکست مواجه شد.

بعد ها گندمك ازطرف قوای دولتی محاصره شده میخواستند وفد جنوبی را دستگیر نمایند اما وفد مذکور فرار نموده لشکر اقوام بعد از چهار روز محاصره گندمك درسرخ رود با قوای دولت به مقابله پرداختند بعد ازدوشبانه روز جنگ شدید، لشکر مردم پراگنده شده بطرف خانه های خود عزیمت نمودند. نظام امور مختل و اقوام نزد محمد هاشم آمده خواستند بحواشی کوهها رفته وعایله خودرا بدر کنند تا مبادا به اسارت قوای دولتی نیفتند. مردم همه پراگنده شده محمد هاشم طرف سفید کوه و ازآنجا به پشاور فرار نمود واز آنجا بطرف قندهار رفت تا مردم آنجا را برضد حکومت بشوراند.

محمد گل خان مهمند هم فرار نموده به جنوبی نزد محمد نادر رفت. به این ترتیب فعالیت های عمال نادر درمشرقی به ناکامی و پراگندگی مواجه شد و آن سمت بدست حکومت افتید.

قبلاً تذکر دادیم که محمد نادر درجاجی ازمردم تعهدات درحاشیه قرآنکریم گرفت وازآنجا بر سر و صورت دادن قوت های قومی به اطمینان کمی بیشتر برآمد. اولین اقدام بعدی، سوق دادن یك عده افراد تحت قیادت شاه محمود بطرف دوبندی بود. همچنان شاه محمود وفدی به مشرقی ارسال نمود که شرح آن گذشت.

محمد نادر عدهء از افراد را بسیج و پلان حمله برگردیز را ریختند. در (٢٤) اسد بین قوای حکومتی و قوت های اقوام درگردیز جنگ واقع شد. قوای دولتی دربالا ده مرکز گرفته مواضع دشمن را زیر آتش گرفتند

وبالاخره توانستند آنها را وادار به عقب نشینی نمایند. اقوام مهاجم به مرکز اولي شان یعنی میرزکه رفتند و گردیز وسنگر های قبلی دوباره بدست قوای حبیب الله افتید. در واقع میرزکه یك مرکز بود که شاه محمود قوت های قومی را در آنجا بسیج نمود و دوبندی مرکز دیگری بود که ناظم آن شاه ولی مقرر گردید. خود محمد نادر درعلی خیل جاجی به اجرای امور می پرداخت با این همه معاهدات وتماس ها وپرداخت مبالغ هنگفت پول، محمد نادر به تهیه ق ت های قومی ومقابله آنها با حکومت کابل مؤفق نبود. لذا ناچار از اقوام وزیر واورکزئی ماورای سرحدالتماس کومك نمود. عدهء زیادی ازاین اقوام بعد ازموافقت انگلیس ها از سرحد عبور نموده خواستند به کومك محمد نادر بیایند اما درخوست با مقاومت شدید هواداران رژیم حبیب الله مواجه شدند، اما لشکر وزیر آنها را شکست و بطرف جاجی حرکت نمودند.

لشکروزیر دردوهم میزان به علی خیل رسید، محمد نادر بعد از استقبال آنها لشکر مذکور را به دسته تقسیم نمود. دستهء اول تحت قوماندهء شاه محمود که وظیفه محاص ه وسقوط گردیز را داشت، قرار گرفتند و دسته دومی تحت قومانده شاه ولی که ازمرکز حملات اش را متوجه کابل ولوگر ساخته بود، درآمد.

شاه ولی ازششم میزان به بعد از دوبندی طرف لوگر متوجه شده بعد ازجنگ وزد وخوردهای متعدد درخوشي، محمد آغه وتنگی واغجان درچهاردهم میزان به چهارآسیاب رسیده خود ازطریق چهل ستون و ستون دیگری از راه بنی حصار برکابل حمله نمودند. درشانزدهم میزان ارگ محاصره گردید. با آنکه«پردل» سپه سالار سقاوی درلوگر برای نجات کابل کوشید، اما فایده نبخشیده دریك برخورد با شاه ولی ، پردل به قتل

رسید. ارگ مورد حمله توپ های ثقیل قرار گرفته مرمی های آن به دروازه جنوبی اصابت نمود و راه عبور برای لشکر شاه ولی بازشد.

مقاومت حبیب الله از درون ارگ نیز قوی بود. فیرهای توپ ها وانداخت مرمی ها ازمورچل های ارگ، شاه ولی را به وحشت انداخته بود، اما بالاخره درنزدهم میزان (۱۳ اکتوبر ۱۹۲۹) حبیب الله ازسمت شمال ارگ فرار نمود. ارگ که سمبول قدرت بود بدست شاه ولی افتاد.

دربیست وسوم میزان محمد نادرهم از علی خیل جاجی آمده ازطریق چهل ستون وارد ارگ شاهی کابل گردید.

گرچه ظاهراً محمد نادر انتخاب پادشاه را به خواهش ملت می دانست، اما علی الفور ازطرف عده، ازگماشتگان اش بنام اعلیحضرت خوانده شد و زمام امور مملکت را بدست گرفت.

بقیه داستان را ازمؤلف«عیاری از خراسان» بشنوید. مردی که دولت نیرومند و جوان را با دست تهی سرنگون کرده بود اطمینان داشت که سال ها می تواند بااسلحه مدرن و رزمندگان تجربه دیده پیکار را دوام بخشد.

مانند عقاب تیر خورده وخشمگین به آشیانش بازگشت. درارگ جبل السراج درپای کهسار بلند برف پوشیده حصاری شد. آنجا که هرسنگی سنگری و هر پیچ وخم اش مأمن استواری بود.

وي غافل بود که چه بسا نیروهای چیره دست که در برابر یك دسیسه از پا نشسته، غافل بود که صحنه تغییر کرده. وی دیگر آن سرباز قلعه گشای دشمن شکن نیست که مردم از طنین گولوله تفنگ اش صدای حق دین بشنوند.

غافل بود که رهایی از زندان وشکستن زنجیر های فولاد سهل است اما رهایی از زندان مسئولیت های پادشاهی سخت دشوار می باشد.

غافل بود که هرپیمان شایسته اطمینان نیست.

همینکه وفدی مرکب از روحانیون وسرداران با پیمان او و توقیع در قرآن به وی رسید و اززبان ملکه محبوب اش نیز پیام جعلی به آن ضمیمه گردید.

برقرآن بوسه زد و عازم کابل شد.

محمد نادر خان فاتح درتالار موقت دربار به انتظار وی بود، وزرای گذشته و نو به دور حلقه زده بودند.

چه بهت آفرین ودلچست منظری که آنجا بود؟!

فاتحی با ریش سیاه و سفید وعینك های براق دستار محرابی برسر ولباس شیك فرانسوی برتن با سوابق درخشان سالاری وجلال و شکوه سرداری وشهرت دیپلوماسی برکرسی کامیابی و ظفر تکیه زده. واینك دشمن که چند بار اورا هزیمت داده و تخت وتاج را از عشیره اش با شمشیر گرفته وبا سادگی روستایی وشهامت راستین سربازی دربرابرش ایستاده است. کسیکه می توانست سال ها درد سرمحمد نادر خان را فراهم سازد اینك از مرگ حتمی نهراسیده و به پیمان وی اعتماد نموده بپای خود آمده است تا بیشتر خون مسلمانان هموطن اش ریخته نگردد.

الحق این است حسن نیت نسبت به اولاد وطن، با آنکه او چندین بار به محمد نادر دعوت و وعده مقامات عالی و اختیارات نامحدود را داد اما آن سپه سالار بخاطر که عارش می آمد که قیادت سقاو زاده راکه ازین توده ها برخاسته بود، قبول نماید. او حاضر نشد از برادر کشی دست بردارد در ظرف (۷) ماه ازآغاز ورود تا اشغال تخت چقدر مردم کشته وزخمی شده باشند. اما سقاوزاده به اولین پیغام او لبیك گفت به پای خود نزد او آمده نخواست هموطنان اش بیش از این درنارامی به سر

برند.

مولف می افزاد:

چنان اعصابش آرام است که گویا اورا به مهمانی خوانده اند. هنوز بارقه نگاه درچشمش چون چشم عقاب می درخشید. او ایمان داشت که تاج دراختیار پادشاه پادشاهان است. بهرکه خواهد می بخشد و ازهرکه خواهد باز می گیرد.

هرقدر محمد نادر اصرار کرد بنشیند(خادم دین) ابا آورد. همه با دیدگان از حدقه برآمده منتظر بودند این دربار خونین به کجا منتهی می شود وانگور فروش بی سواد چگونه ازگذشته پوزش می طلبد.

وقار ومتانت او کرسی نشان دربار را به دهشت ورعب افگنده بود و کسی یارای آن نداشت که سوی او تیز نگرد.

مگر آن نگاه دقیق که از ورای شیشه عینك سراپای اورا در اندرز میکرد و می دید قهرمان ساده دل چه آسان به دام وی افتاد.

خادم دین متین وآهسته رفت ومهر پادشاهی را که بازنجیر نقره ازگردنش آویخته بود روبروی محمد نادرخان برمیز نهاد.

آنگاه مانند پادشاهی که به رعایای فرمان برش خطابه ایراد کند چنین به سخن آغاز کرد: «خدایا توگواه باش با همه خطراتیکه ازچهار جهت افغانستان را تهدید میکرد، من باغبان زاده بی سواد آنرا سلامت وبدون کم وکاست به این محمد نادرخان تسلیم میکنم. البته اراده تو چنین رفته بود. سپس خطاب به محمد نادر خان گفت:

زینهار از این وزیرانی که دور توحلقه بسته بلی بلی میگویند، احتراز کن امان الله جان را بازی دادند، مرا فریفتند، ترا نیز فریب خواهند داد.

چون دراینجا رسید رویش را به یکی از وزراء سابق گردانید وگفت:
مگر چنین نیست؟
سخنان وی چنان تأثیر افگنده بود که آن وزیر بی اختیار بپا خاسته دست ها را به سینه نهاده سرش به رسم تعظیم فرود آورده و تصدیق کرد.
بلی قربان چنین است.
پنداشته بود هنوز پادشاه است.
شاید تبسم آخرین بود که به لبان قهرمان دیده شد.
سپس به سخنان خود ادامه داده گفت:
اما درباب رفقایم قصاب نخواهی بود که بکشی. بازرگان نیستی که بفروشی. مانند جوانمردان به پیمان خود وفا کنی در باب خودم خواهش ندارم.»
اما این قصاب ازجوانمردی وعیاری چیزی نمیدانست. وفا به عهد واحترام به قرآن که درآن امضاء و توقیع شده بود، درسیاست سیاست بازان جای نداشت.
او حاضر نبود عفو را برانتقام ترجیح دهد، لذا خادم دین را درپای دیوار شمالی «ارگ» به قتل رسانیده حمیدالله، شیرجان با ۱٤ نفر ازرفقایش را نیز به این سرنوشت گرفتار ساخت.
ومن الله التوفیق

مأخذ

1- Fire in Afghanistan, Rhea Talley Stewart.

2. Afghanistan's Foreign Affairs to the Mid-Twentieth century, Adamec.

3. Who is who of Afghanistan, Adamec.

4. Millitary Report on Afghanistan, Generai Staff, India.

5. Reform and Rebellion in Afghanistan, pauleda.

6. The Emergence of Modern Afghanistan V. Georian.

7. Mohammad Ali (Life and work), S. Moinul Haq.

8. Life and Time of Mohammad Ali, Afzal Iqbal.

9. The Life of Abdur Rehman Amir of Afghanistan, Vol.1

10. The Politics of Afghanistan, Richard S. Newell.

11. Afghanistan Highway of Conquest, Arnold Fletcher.

12. Afghanistan 1900-1923, Ludwig W.Adamec.

13. Writings and Speeches of Maulana Mohammad Ali , Afzel Iqbal.

14. Indian Khilaft Movement -1915- 1933, Pak. Publisher Ltd. Karachi.

15. The Khilafat, Maulavie M. Barakatullah.

16. Afghanistan , Louis Dupree.

17. Afghanistan (Some New Approaches), George Grassmuck and Ludwig W.Adamec.